

نشست هفدهم: تبیین: داشته‌ها و کارکردهای او: خدای خالق^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ
ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گاهی و استراتژیک با خدا

شانزده نشست را پشت سر گذاشتیم. سیزده نشست اول که متصل و مسلسل بود را با این خلاصه‌جوهر پشت سر گذاشتیم که موقعیت خودمان را بررسی کردیم؛ هم فرد خودمان را، هم پیرامون، هم نحله‌ی فکری و هم جامعه‌ی کل را.

سیزده نشست، یک فصل؛

از موقعیت به خروج

از خروج به متد

از متد به نمونه

از نمونه به الگو

از الگو به آستان

از موقعیت این موضوع کلیدی را در آوردیم که در بحران به سر می‌بریم. رابطه‌ی ما با «او» و با هستی بحرانی است. از هستی و ضرورت خروج از بحران رسیدیم به ضرورت دستیابی به متدی برای برون‌رفت. از متد به نمونه رسیدیم، نمونه‌ی انسانی ساده، شفاف و غیرپیچیده که نمونه‌ی ابراهیم بود. از نمونه آمدیم بر روی الگوی ابراهیم متمرکز شدیم. الگوی رابطه‌ی دوسویه و دوجانبه و دلادل با خدا؛ نهایتاً، از الگو رسیدیم به آستانه‌ی «باب‌بگشا»، که فصل دوم از آستانه شروع می‌شد. در آستانه در ابتدا باید با «او» و خودمان دو تعیین تکلیف بکنیم:

۱. تاریخ برگزاری این نشست، سه‌شنبه ۸ بهمن‌ماه ۱۳۸۷ می‌باشد.

در آستان در، با دو پیش فرض:

«او» نقطه اتکاء

«ما» غیر تاکتیکی، غیر مناسبتی

آیا «او» نقطه اتکاء هست یا نه؟ آیا ما می‌پذیریم که نقطه اتکاء هست یا نه؟ می‌تواند به ما مدد دورانی و تاریخی و درونی بکند یا نه؟ تعیین تکلیف دوم هم با خودمان است که آیا ما با «او» می‌خواهیم تاکتیکی و مناسبتی برخوردار کنیم یا صاف دلانه و استراتژیک؟ در کادر این دو تعیین تکلیف به یکسری فروض رسیدیم:

فروض استراتژیک؛

مبناگیری

نزدیک دستی

مناسبات دوسویه

بهره‌گیری - به‌کاربندی

ذکر منشاء

رابطه رفاقتی

فراخوانی

رهنمونی استراتژیک

دل خوشی «سرمایه» ای

این فرض‌ها نه مناسبتی است، نه تاکتیکی و نه سه‌کنجی است، فروضی است درازمدت و افق‌دار. اول اینکه «او» را مبنا بگیریم. «او» دست‌گیره‌ی هستی است. دوم، «او» نزدیک‌دست و منتشر است. دوردست نیست. سوم، مناسبات ما با «او» دوسویه است. «او» به کسی که با «او» رابطه‌ی یک‌سویه برقرار کند تضمینی نمی‌دهد و انتظار دارد از فرصت‌هایی که در اختیار ما قرار می‌دهد استفاده کنیم، بهره‌گیری کنیم، فرصت‌سوزی نکنیم. آدرس و منشاء امکانات و فرصت‌ها را هم ذکر کنیم. رابطه‌ی ما با «او» یک رابطه‌ی صاف، شفاف و بدون شیله و پیله باشد، و در روندها و پروژه‌ها و پروسه‌ها «او» را فرا بخوانیم؛ از دعاها و خواسته‌های خرد و ریز، به نفع این که «او» در روندهای درازمدت فعال شود، صرف‌نظر کنیم. نهایتاً به ما در روندهای استراتژیک‌مان راه می‌نماید؛ و اگر این

اتفاقات بیفتند این زنجیره یک «دلخوشی سرمایه‌ای» برای ما تلقی می‌شود. نکته‌ی دیگر در همان آستانه‌ی در، تدقیق این هست که ما در پی «او» برای چه هستیم؟

ما در پی؛

کارکرد «او»؛	جایگاه «او»؛
آرام درون	در نهاد
رفیق راه	در مسیر
شریک پروژه	در پروژه

جایگاه و کارکرد «او» را چه فرض می‌کنیم؟ جایگاه «او» را مقدمتاً در درون خودمان طلب می‌کنیم. اگر درون‌مان، مثل وضعیت کنونی، خالی و تهی باشد، بدون شیرازه و ملات باشد، در بیرون از خودمان اتفاقی نمی‌افتد. ما مقدمتاً «او» را برای خود و برای درون طلب می‌کنیم و بعد در بیرون خودمان و در مسیری که طی می‌کنیم و در پروژه‌هایی که می‌خواهیم به پیش ببریم. پس بدین ترتیب کارکرد او، دل‌آرامی، رفیق راهی و شریک پروژه‌ای [بودن] است.

بحثی را که امروز خدمت‌تان هستیم، ادامه‌ی داشته‌ها و کارکردهای اوست. داشته و کارکرد اول که هفته‌ی پیش بحث شد، «خدای طراح - مهندس» بود. یعنی مقدمتاً دیدیم که توان طراحی «او» چیست؟ اهل هندسه هست یا نیست؟ بدیع است یا مرتب خودش را تکرار می‌کند؟ امروز می‌آییم روی خدای خالق بحث می‌کنیم:

بحث پیشاروی؛

داشته‌های او، کارکردهای او

خدای خالق

بحث داشته‌ها و کارکردها به این مناسبت است که ما بنا شده است از خودمان بیرون بزنیم و از دوران بحران به دوران روشن‌تر و امید بخش‌تر و شورانگیزتر پا بگذاریم. لذا ضرورت دارد که بینیم «او» بی که ما می‌خواهیم به آن اتکاء کنیم، مایه‌ها و دستمایه‌هایش چیست؟ و ربط مایه‌های «او» با ما چیست؟ بعد از این هم که خدای طراح و مهندس را پشت سر گذاشتیم، امروز می‌رسیم به خدای خالق. جلسه‌ی قبل عنوان شد که از این به بعد، متنی را که وسط می‌گذاریم که چهارسویه است:

چهار متن؛ یک روش

چهار متن؛

هستی؛ تاریخ؛ ما؛ کتاب

موضوع ما مبتنی بر چهار متن و یک روش است. متن اول هستی است. بزرگترین متن، متن بزرگ آفرینش؛ بعد تاریخ که آن هم پهناور و عریض و طویل است. متن سوم خودمان هستیم، به عنوان جزء و مبنای جزء؛ متن آخر هم متن مکتوب است. اگر سه متن اول مکتوب نیستند و برگ زدندش از طریق لمس به دست نمی‌آید، ولی کتاب آخر ضمن این که محتوا دارد و گزارش هستی و تاریخ و خودمان را منتشر کرده، قابل برگ زدن و لمس کردن است. می‌شود آن را دست گرفت، لمس کرد و روی آن کار کرد. رابطه‌ی «او» که به نظر ما می‌تواند نقطه اتکاء باشد با این چهار متن چیست؟

«او» و متون؛

«او»

هستان، حیان، جاودان

نظردار، اشراف‌دار، سنت‌دار، باراه‌کار

آفریدگار، پروردگار، آموزگار، کمک‌کار

منشاء، مولف

«او» خودش هستی محض است، پس رابطه‌ای که با متن هستی برقرار می‌کند، رابطه‌ی هستان است. خودش هست، هستی هم وجودش را از «او» گرفته، حیّان است، حاضر است. قائم و برپاست، نشسته نیست. اهل خیز و تموّج و نهایتاً پایدار و جاودانه است. متن دوم که متن تاریخ است، در اختیار ما و نوع بشر است. بشر آن را به پیش برده. پیشینیان ما آن را به پیش بردند و تا به اینجا رساندند. در هر سطحی که قرار داریم از این به بعد نوبت ماست که ایفاگر نقش تاریخ باشیم. لذا رابطه‌ای که «او» با متن تاریخ برقرار می‌کند، رابطه‌ی نظارت است. بر آنچه می‌گذرد، کاملاً ناظر است، مشرف است و در دالان‌های پیچ‌درپیچ تاریخ سنت‌هایی دارد. اگر ما آن سنت‌ها را بشناسیم و با آنها ارتباط برقرار کنیم، «او» صاحب راهکار هم هست و می‌تواند راهکار را به ما نشان دهد. ربطش با متن سوم که «ما» هستیم، این است که آفریدگار ماست، مربی و معلم ماست و نهایتاً کمک‌کار است.

ربطش با کتاب چهارم [قرآن] هم این است که کتاب چهارم یا کتاب آخر انشاء اوست، و «او» مولف است. خودش دو کلید را معرفی کرده که در همهی بحث‌های از این به بعد ما، کارایی خواهد داشت:

دو سرپل؛

دو کلید همه جا کارآ:

طبیعت نشانه

خود نشانه

کلید اول این است که طبیعت برای اتصال نشانه است و کلید دوم این که خود شما هم نشانه هستید. دو آیهی دوقلو در سورهی ذاریات آیات ۲۰ و ۲۱ بود: «و در زمین نشانه‌هایی است برای به یقین رسیدگان. و نیز در درون شما! آیا به دیدهی بصیرت و دقت نمی‌نگرید؟»

آیهی ۵۳ سورهی فصلت هم یک آیه بیشتر نیست، اما از دو عنصر باردار است. یکی به آفاق اشاره می‌کند و یکی به انفس. آنجا هم همان مضمونی را که در آیات ۲۰ و ۲۱ ذاریات مطرح شده، با بیانی دیگر تکرار می‌کند: «به طبیعت نگاه کنید و از ما نشانه بگیرید و به درون خودتان متوسل شوید و نشانه از ما بگیرید». یعنی هم اصالت هستی و هم اصالت خودتان؛ در آیهی ۵۳ فصلت، آفاق و انفس را به کار می‌برد. یعنی به کرانه‌ها بنگرید و به بیرون از خودتان نگاه کنید و به خودتان هم نگاه کنید. به درون خودتان هم - که در حد خودتان متنی هستید - بنگرید. با این دو کلید آرام آرام به بحث جدید وارد می‌شویم. یک روش را پیش می‌گیریم:

یک روش؛ برگبری از سه متن

برگ‌زنی، گزاره و نشانه‌گزینی، دریافت و توشه‌گیری از یک متن

از سه متن اول که با دست نمی‌توان آنها را برگ زد و با ذهن و دل سر و کار دارند، هستی و تاریخ و خودمان برگبری می‌کنیم و از متن چهارم که مکتوب است و کتابت در موردش صورت گرفته، برگ می‌زنیم، تدقیق می‌کنیم، گزاره و نشانه برمی‌گیریم، به درک و دریافت و نهایتاً استخراج می‌رسیم. اگر بخواهیم در مورد خدای خالق و خلق که ویژگی دوم اوست، به عنوان یک هستنده از متن هستی برگبری کنیم:

برگیری از متن هستی؛

درک هستنده گی:

کتاب آفرینش

پدیده‌ها

خلق بی پایان

خلاقیت

حس تجدیدشوندگی

توان شگرف درگیری همزمان

پاسخ به نیازهای «همه»گان

«او» هستی است، هستی محض است و ما هم تا وقتی در قید حیات هستیم، هستیم. در هستی اعلام وجود می‌کنیم. ما درک کردیم که کتاب آفرینشی وجود دارد. خود ما در کتاب آفرینش پا گذاشتیم. در کوچه و پس کوچه‌هایش قدم زدیم، در این قدم زدن و درک و دریافت، با پدیده‌های پیرامون خودمان از انسان و نبات و حیوان و تابشگر و... آشنا شدیم. با پدیده‌ها خویشاوند شدیم. درک کردیم که خلق خدا بی‌پایان است، تمامی ندارد، موقت نیست، سیکلی نیست، درازمدت است و در این کتاب پرآفرینش مبتنی بر خلق مدام و بی‌پایان خلاقیتی نهفته است. یک موجود خلاق اعمال اراده کرده است. حس می‌کنیم که خلق بخشی از طبیعت مرتباً در حال تجدید است. اگر به ذهن بیاوریم که میلیاردها میلیارد انسان قبل از ما زندگی کردند و از این کره‌ی خاک، [مایلحاج خود را] برگرفتند، بعید به نظر می‌رسد که اگر منابع تجدیدشونده وجود نداشته باشند، تا الآن دیگر به ما چیزی می‌رسید. طبیعی است که یک تجدیدشوندگی هم در این پروسه‌ی خلق وجود دارد. درک می‌کنیم، همچنان که خدا با ما فعال برخورد می‌کند، به نسبتی که ما با «او» برخورد می‌کنیم، با تک‌تک ما، با همه‌ی انسان‌ها و اقلیم‌ها و با همه‌ی حیوانات و با همه‌ی جمادات، و... [او رابطه‌ای دارد]. رابطه‌ی «او» با جمادات را ما نمی‌دانیم که چیست؟ ولی در درون همه‌ی آنها هم یک فهم و شعوری وجود دارد. با این همه پدیده در آن واحد درگیر می‌شود، و ما پی می‌بریم که توان درگیری شگرفی دارد و می‌تواند از عهده بر بیاید و در نهایت پاسخگو به نیازهای همگان است. هم ما، هم هم‌نوعان ما و هم سایر موجودات. متن تاریخ را که وارد شویم، بخشی از آن را با هر سن و سالی که داریم، خودمان تجربه می‌کنیم. بخشی از آن را خواندیم و حداقل به گوش مان رسیده است:

برگیری از متن تاریخ؛

خلق نخستین

عصر، عصرها

تمدن‌های کنار آب

دوران‌های اقتصادی

مانوفاکتور؛ من با دست می‌سازم

صنعت انسان؛ روئیدن دودکش‌ها

افزار «نرم»

«خلق» خلق‌ها

«خلق» ایرانی

در تاریخ هم می‌بینیم که انسان همچون «او»، یک خلق نخستین داشته است. انسان اولیه هم از کمون بیرون آمده، طبیعت را تسخیر کرده، آرام‌آرام انسان هم اهل خلق شده است. ممکن است که انسان همچون «او»، چیزی را به وجود نیاورده باشد، اما موجودات را فرآوری کرده و از [ماده‌ی اولیه‌ی] موجوداتی که «او» در اختیار ما گذاشته است، سیر خلق و آفرینش را طی کرده است.

وجه دوم این است که، از زمان انسان‌های نخستین و اولیه تا الآن، عصرهای متعددی گذشته است. عصر مفرغ، عصر آهن، عصر فولاد و الآن که عصر تکنولوژی است. این عصرها مبتنی بر خلق انسان‌هاست. «او» در این خلق دخالت مستقیم ندارد. البته نه این که اصلاً دخالت ندارد! این عصرها را انسان‌ها در تاریخ رقم زدند، عصرها را با خلق و ابداع و نوآوری خودشان به وجود آوردند. از همان ابتدا که انسان سیالیت آب را درک کرد، یعنی درک کرد که یک موجود هم حیات‌بخش و هم حیات‌دار است، یک‌جا و ایستا نیست، می‌رود تا به جایی برسد، در کنار آب منزل گزید. هر جا که آبی بود، تمدنی برپا شد، و بعد از تمدن، ساخت‌وساز و فرهنگ و سبک و سیاقی به وجود آمد.

جلوتر که می‌آییم به دوران‌های اقتصادی می‌رسیم. دوران اولیه، شبانی، فلاحت، صناعت اولیه و دوران صنعت نوین. در میانه به یک اتفاق ویژه برخورد می‌کنیم. حوالی رنسانس

۱. مفرغ یا برنز آلیاژی است از مس و قلع که با آن ابزارهای مختلف و مجسمه را تهیه می‌کنند. مفرغ قدیمی‌ترین آلیاژی است که انسان آن را تهیه کرده‌است.

چند اتفاق افتاد. رنسانس در پس پیشانی و در درون قفسه‌ی سینه بود. تلقی‌ها و جهان‌بینی‌ها عوض شد، نگرش به جهان عوض شد و انسان در وسط تاریخ قرار گرفت. اما در کنار این‌ها، اتفاق‌های بس مهمی هم افتاد. اتفاق این بود که انسان‌های اروپانشین که در حال گریز از دوران سیاه و ده قرن وسطی بودند، آرام‌آرام همزمان با این که از قید کلیسا و مذهب غیرخلاق و نیروهای ضدتاریخی رها می‌شدند، آرام‌آرام از قیدوبندهای غیرتاریخی نیروهای اقتصادی هم رها می‌شدند: مانوفاکتورها در سرفصل گذار از اقتصاد فلاحی و مبتنی بر فئودالیسم اروپای غربی و مرکزی به دوران صنعتی شدن رفتند. آنجا انسان‌های معدودی پیدا شدند که به ساخت‌وساز روی آوردند. بیل جدید و خیش و گاوآهن ساختند و با فلز دست و پنجه نرم کردند. شیارهای دست‌شان از سختی و زمختی فلز، زمخت شد. شعاری را مطرح کردند که به آن عنینت هم بخشیدند. مانوفاکتور کارگاه‌های خانگی در خفا بود. چون اقتصاد مسلط بر زمین اجازه نمی‌داد که گذاری صورت بگیرد. اما بالاخره انسان در دورانی که نمی‌شود شفاف بود، اهل اختفا و استتار است. در اقتصاد هم این رویه پیش گرفته شد. کارگاه‌های خانگی راه افتاد و اقلیتی دست به کار شدند. شعاری مطرح کردند که «من با دست می‌سازم». «من که با دست می‌سازم» یعنی اهل خلق و فن و چیرگی هستم. من هم می‌خواهم در ساخت و ساز طبیعت و هستی مشارکتی داشته باشم. این اتفاق ویژه‌ای بود.

مانوفاکتورها در سیر تکامل خود بعد از مدت زمانی در حدود یک قرن به دوران صنع انسان رسیدند و دیگر فقط درخت نبود که از زمین می‌روید. تنها زرع نبود که به عنوان محصول کلنچار رفتن انسان با زمین، از زمین بروید. دودکش‌ها و کارخانه‌ها رویدند. بین موج اول و موج دوم انقلاب صنعتی، اسب بخار آمد. اسب بخار نشان‌دهنده‌ی تکامل انسان دست‌ساز به صنعتگر بود. جلوتر که می‌آییم، دودکش‌ها در مدار کیفی‌تری رویدند و صنعت نو به نو شد و به صنعت امروزی رسید. بعد از آن انسان در سیر تاریخی خودش به مرحله‌ی نرم‌افزار وارد شد. از سخت‌افزار عبور کرد، و نرم‌افزار را آورد.

این سیری بود که از انسان نخستین طی شد تا به اصطلاح به دوران امروزی راه برد. اما در کنار این خلق کلاسیک، خلق‌ها هم خلق کردند. یعنی خلق‌هایی که از ستم رها شدند و امکانات خلق و امکانات تولیدی را به کف آوردند و آنها هم به چرخه‌ی خلق پیوستند. چینی‌ها، هندی‌ها، مالزیایی‌ها و... که ان‌شاءالله به ایران ما هم برسد. اما یک خلق ایرانی هم ما داریم که انتهای بحث خواهیم دید. این‌طور نبود که پیشینیان ما در ساخت‌وساز

هستی مشارکت نداشته باشند، آنها هم مشارکت داشتند و به سهم خودشان مشارکت کردند. می‌رسیم به خودمان:

برگیری از متن خود؛

لگوهای گلین

ذهن همسایه خیال و خلق

دست فنی

محصولات ذهن و دست

مشارکت در روندها

میل بی پایان به خلق

سهمی از «او»

اگر از هستی درکی داریم، از تاریخ دریافتی داریم، از خودمان هم طبیعتاً درک و دریافتی جدی داریم. خودمان هم از وقتی که خودمان را شناختیم اهل گل‌بازی بودیم. لگوی اولیه‌ی ما در بچگی گل بود: متشکل از آب و خاک. از همان اول در سنین زیر پنج سال ما هم درک و دریافتی داشتیم که می‌توانیم با دست و با ذهن بسازیم. با همان گل‌بازی اولیه لگوی ساخت و ساز خودمان شروع کردیم. آرام‌آرام ذهن‌مان پیچیده‌تر شد. پرخانه‌تر شد، در و پنجره پیدا کرد. ذهن‌مان همسایه‌ی خیال و خلق شد. یعنی از همان دوران که با گل چیزی می‌ساختیم، ذهن‌مان یک منزل شمالی و جنوبی داشت. یک طرف خیال‌هایی بود که در سر داشتیم و طرف دیگر خلق است. ما از دوران نوباوگی، محصول همسایگی با ذهن خیال‌پرداز و خالق خودمان بودیم. آرام‌آرام در نوجوانی حس کردیم که دست فنی هم داریم. جامعه‌ی ایران در دهه‌های گذشته جامعه‌ای بود که بچه‌ها را آرام‌آرام از خانواده به محل و از محل به سمت راسته‌بازارها هدایت می‌کرد. پسرها آچار به دست، اربه‌دست می‌آموختند که دست‌شان فنی است. دخترها هم با لمس منجوق، سنجاق و... حس می‌کردند که در کشاکش فنون می‌توانند جست‌و‌خیزی داشته باشند. دست فنی هم ذهن را فنی می‌کند. الآن کمتر این‌طور است. در جوانی عموماً به محصولات ذهن و دست می‌رسیدند. بچه‌ها در تابستان فرفره‌ای درست می‌کردند، طبقی داشتند، آرام آرام همه حس می‌کردند که محصولات ذهن و دستی هم دارند. الآن اگر به خانه‌ی افراد پنجاه سال به بالا برویم، هرکس محصولی از کاردستی‌های خودش را دارد. گلدوزی، کشتی، کتابخانه‌ای درست کرده، محصولی وجود داشته است. این محصولات از دورانی است که

از شاگرداستادی به استاد فن بودن می‌رسیدند. در سیر هم‌همه‌ی ما حس می‌کنیم که در «روند»هایی بوده‌ایم و عمر به بیهودگی نگذشته است. همه‌ی ما در روندهایی مشارکت کردیم. هرکدام در سطحی از پیرامون خودمان مشارکت داریم؛ میل بی‌پایان به خلق داریم. دم به دم در ذهن‌مان خیالی، طرحی و پازلی چیده می‌شود. به هم می‌خورند، دوباره چیده می‌شود، به مهندسی مجدد می‌رسد. این میل بی‌پایان به خلق، نشان‌دهنده‌ی این است که ما هنوز در قید حیات هستیم. در این هستی به سر می‌بریم و می‌توانیم در روندهای ساخت‌وساز مشارکت داشته باشیم. آخر الامر ما سهمی از او داریم. «او» خودش را منتشر کرده و ما هم سهمی از وجود منتشر «او» داریم. بخشی از وجود منتشر «او» توان خلقِ اوست.

می‌رسیم به کتاب آخر؛ دفعه‌ی پیش بحث کردیم که هر بحثی که بخواهد از ذهن بگذرد و جنبه‌ی تحقیقی بگیرد، لامحاله باید به یک یا چند متن متکی باشد. صرفاً نمی‌شود که ذهن را وسط گذاشت و از روی ذهن بافت. بالاخره بافته‌ها و یافته‌های ما باید متکی و مرجوع به متن‌های متعدد و قابل وثوق باشد. یک متن، متن هستی است که آن را حس می‌کنیم. یک متن، متن تاریخ است، یک متن، خود ما هستیم که بیش از همه به آن مشرف هستیم. یک متن هم کتاب آخر است. مواجهه‌ی ما با متن آخر مواجهه‌ی پژوهشی است:

برگ‌زنی، گزاره و نشانه‌گزینی، دریافت و توشه‌گیری از یک متن؛

روش:

تدقیق

انتخاب گزاره و نشانه

میدان موضوعی گزاره و نشانه

شأن انتشار

بارگیری از واژه

تحلیل + منابع کمک متن

دریافت

کتاب آخر را برگ می‌زنیم فراز یا گزاره یا تک‌آیه‌ای از آن می‌گیریم. بسته به نیاز ما، «او» [در متن قرآن] ملات در اختیار ما قرار داده است. بسته به خود ما هست که با ذهن هندسی و با دقت و با تدقیق به آن رجوع کنیم یا نه؟

وجه بعدی این است که ما صاحب درک و دریافتی هستیم. درک و دریافت از کتاب منحصر به طبقه‌ی خاص و فن برگرفته از طبقه‌ی خاصی نیست. ما هم برای خودمان کسی هستیم. در حد قد و وزن خودمان درک و دریافت داریم و می‌توانیم از متن به تحلیل برسیم. روشی که در مواجهه با این متن آخر اتخاذ کردیم، تدقیق است. تدقیق به این مفهوم که آن را برگ بزیم و با آن همراهی کنیم. همچنان که خود ما یک موجود زنده هستیم، اگر کسی از راه برسد در پرسش اول از ما اطلاعات و روش و رویه‌ای بپرسد، دلیلی ندارد که به او بدهیم. با او حس بیگانگی می‌کنیم، به نسبتی که در نشست و برخاست و قدم زدن، مفاهمه صورت بگیرد، تبادل هم راحت‌تر صورت می‌گیرد. این کتاب هم از آنجایی که انشاء و تالیف «او»ست و «او» حی و حاضر است، این ویژگی را دارد که می‌تواند با فرد رابطه برقرار کرده و فرد هم با «او» رابطه برقرار کند. اگر ما بخواهیم پژوهش کلاسیک بکنیم، خیلی راحت به سراغ معجم‌المفهرس^۱ می‌رویم. مثلاً اگر بخواهیم بر روی خلق کار کنیم، برویم همه‌ی آیات خلق [آیاتی که در آن یکی از مشتقات «خلق» آمده] را برگزیریم. [قرآن] با ما این گونه رابطه برقرار نمی‌کند. «او» انتظار دارد که ما با «او» محترمانه رابطه برقرار کنیم و به سمتش برویم، «او» هم به سمت ما بیاید.

آن دورانی که ورزش می‌کردیم، تابستان بعد از فوتبال و زمین خاکی خیلی آب می‌خوردیم. یک دفعه یکی از دوستان به ما گفت: «یکی از معلم‌ها به ما گفته است موقع تشنگی، وقتی جرعه‌جرعه آب می‌خورید، به این «فکر کنید» که این آب عطش شما را می‌خواباند، با همان یک لیوان هم از شما رفع عطش می‌شود، لازم نیست سه پارچ آب بخورید». این حرف خیلی حرف کیفی‌ای بود. این حرف نشان‌دهنده‌ی این است که تک‌تک اعضای بدن ما ذی‌شعور هستند. الآن علم جدیدی در ورزش پیدا شده که به بیومکانیک معروف است. بیومکانیک نشان داده که اگر ورزشکاری ضمن دویدن به فعل و انفعالات عضلانی‌اش فکر کند، عضله با او بهتر همراهی می‌کند. اگر تک‌تک اعضا و جوارح ما فکر کنند که ما به آنها بها می‌دهیم، برای آنها شأنی قائلیم، با آنها ارتباط برقرار می‌کنیم و حس‌شان را ملحوظ می‌کنیم، آنها هم با ما می‌آیند. این کتاب هم به همین ترتیب است. کتاب‌هایی که انشای «او» نیستند هم به نظرم همین وضعیت را دارند، چون

۱. یک فهرست رایج و مرسوم قرآنی است که در آن تمامی کلمات بر اساس ریشه و مشتقات هر ریشه مرتب شده و آیاتی که حاوی مشتقات یک ریشه‌ی خاص است ذیل آن، فهرست شده‌اند.

پشت سر آنها هم یک فکر و اندیشه‌ی قابل حلول وجود دارد. اینکه اگر ما بخواهیم با هر کتابی مثل فال حافظ رابطه برقرار کنیم، چیزی به ما نمی‌دهد. اگر بخواهیم مجموعه آیاتی را به طور تصادفی انتخاب کنیم، او هم با ما تصادفی برخورد می‌کند. اگر بخواهیم از معجم چند آیه را انتخاب کنیم و درون آن نرویم و کل کتاب را مورد آشنایی قرار ندهیم، او هم با ما راه نمی‌آید. پس یک روش تدقیق است.

در دل آن تدقیق، انتخاب آیات و تکه آیات است. میدان مغناطیسی آیات را بررسی کردن و شأن نزول آیات را درآوردن است. واژه‌ها را پیاده کردن و بارشان را گرفتن و تخلیه معنا کردن از واژگان است که به ارتباط جدی‌تر کمک می‌کند. سپس، ارتباط با متن برقرار کردن و نهایتاً تحلیل یافته‌های مان از کتاب و منابع کمک‌متن است. منابع کمک‌متن هم هر چیزی می‌تواند باشد. متون مذهبی، متون غیرمذهبی، تاریخ، خودمان و... تا نهایتاً از درهم ریختن اینها بتوانیم به یک یافته جوهری برسیم. حال ببینیم که خلق در کتاب آخر به چه شکلی است؟

کتاب در تنیده به خلق؛

پخشانی موضوع در متن

پاشانی حداکثری «خلق» و مشتقات

خلق موضوعی است که حداکثر فراوانی و پخشانی را دارد. هیچ موضوعی را نمی‌بینیم که در کل کتاب پخشان باشد. تقریباً می‌توان عنوان کرد که هیچ واژه‌ای مثل خلق در کتاب پخشان و پاشان نیست. قبل از اینکه گزاره‌گزینی و نشانه‌گزینی بکنیم دو آیه‌ی کلیدی است: اول آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی حشر و دوم آیه‌ی ۹۲ الرحمن:

دو کلید نشانه؛

۲۴ حشر او؛ خالق، نوپرداز، صورتگر

۲۹ رحمن هر که در آسمانها و زمین است از او خواهنده است، او

هر روز [در کل زمان] در کاری است

در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی حشر^۱ بر سه ویژگی تصریح می‌کند که «او خالق، نوپرداز و صورتگر است». آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی الرحمن^۲، کلید جدی‌تری است، تصریح می‌کند که: «هر آنچه در آسمان‌ها و زمین وجود دارد، از «او» خوانده است. «او» هر روز در کاری است». دو واژه به کار رفته است: یکی «شأن» و دیگری «یسألُه». یعنی «او» متعدد پرسش‌گر و خواهان دارد. هرکس در این هستی است از «او» پرسنده، سوال‌کننده، خواننده، مطالبه‌گر و طلب‌کننده است. «او» هم در کل زمان، در کار و شأنی است. در اقتصاد اصطلاحی به نام اشتغال کامل داریم. بینی وقتی منابع به وضعیت حداکثری خودشان برسند، منابع انسانی و سرمایه‌های ظرفیت تولیدی و... در یک وضعیت حداکثری قرار بگیرند، آن وقت اشتغال کامل داریم. «او» هم در اشتغال کامل است. آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی الرحمن می‌خواهد بگوید که هم تقاضاها از «او» تقاضاهای حداکثری است و «او» در هر لحظه در فعل و کنش و جهشی است: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ». خیلی گویا است. یعنی در هر روز و شب و کل زمان «او» به کاری اشتغال دارد و به این اعتبار، هستی کارگاه تمام‌عیار و تعطیل‌ناپذیر اوست. با این دو کلید سراغ گزاره‌ها می‌رویم.

ویژگی «او» در این کتاب این است که گزارش‌دهنده است. گزارش‌دهندگی‌اش حاکی از این است که چند ویژگی دارد: اداری نیست، مختصر و مفید نیست، مبسوط است و پرحوصله است و چون یک عنصر آموزشی است برای مخاطبش وقت می‌گذارد. تلگرافی و اسامی با کسی برخورد نمی‌کند. توضیح می‌دهد، پای تخته می‌ایستد و تا آنجا که بخواهد مخاطب را مجاب می‌کند. در هستی و تاریخ گزارش می‌دهد، سیر انبیاء را هم گزارش می‌دهد، سیر انسان را گزارش می‌دهد، روی خلق هم دو بار گزارش‌دهی کرده است. دو گزاره است که گزارشی هستند؛ گزاره‌ی اول، آیات ۳ تا ۱۸ سوره‌ی نحل است:

۱. «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يَسْبُحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (حشر: ۲۴).

۲. «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (رحمن: ۲۹).

گزاره‌های گزارشی: ۱۸-۳ نحل:

خلق آسمان‌ها و زمین

خلق انسان از نطفه

خلق چهارپایان + کارکردها

بارش باران

رویش پس از باران

سفره زرع

شبانروز

تابنده و تابشگر

رنگ‌پاشی

دریا + امکانات

کوه‌ها

آب‌های دونده

خلق بیرون از شمار

خیلی راحت و با حوصله توضیح می‌دهد که ابتدا آسمان‌ها و زمین خلق شدند، زنجیره‌ی خلق سپس به انسان می‌رسد. از نطفه به چارپایان می‌رسد با کارکردهای متعدد - یعنی جمال ما هستند، تغذیه‌کننده‌ی ما هستند، و ما از آنها پوشاک تهیه می‌کنیم، و هم‌همی کارکردهای آنان را با حوصله توضیح می‌دهد. به بارش باران می‌رسد. کارکرد بارش، رویش است. از باران رویش تولید می‌شود، از رویش، کشت و زرع؛ کارکردهای روز و شب را توضیح می‌دهد. از تابنده که خورشید و تابش‌گر که ماه است. از کارایی‌هایشان صحبت می‌کند. از الوان و رنگ‌پاشی طبیعت و هستی گفتگو به میان می‌آورد. دریا را به عنوان یک فایل دونده و در آخر در آیه‌ی ۱۸^۱ به جمع‌بندی می‌رسد: «خلق ما بیرون از شمار است، ما فهرستی مختصر از خلق را به شما گزارش کردیم». این گزاره‌ی گزارشی اول است. گزاره‌ی گزارشی دوم با کیفیت دیگر در آیات ۱۹ تا ۲۶ سوره‌ی روم است:

۱. «وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ» (نحل: ۱۸).

گزاره‌های گزارشی: ۲۶ - ۱۹ روم:

خروج زنده از مرده
پدیداری مرده از زنده
«زنده» گی زمین
آفرینش از خاک
همسر آفرینی
مهر آفرینی - ممزوجی
تنوع طبیعت
برق
آب
قنوت کل پدیدارها

توضیح می‌دهد که: «زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید آوردیم»؛ یعنی درهم‌تنیدگی حیات و مرگ که جلوتر ان‌شاءالله به آن خواهیم رسید. توضیح می‌دهد که زمین حس دارد، زنده است، رویان است، کمک می‌کند به رویش‌ها و آفرینش از خاک شروع شد و انسان از خاک آفریده شد. برای انسان همسر آفریدیم و تک، ره‌ایش نکردیم. بعد سیر آفرینش را توضیح می‌دهد؛ به «مهر» می‌رسد. این آفرینش، آفرینش پر تنوع و پر الوانی است. از خاک و هستی می‌آید تا به مهر می‌رسد. مهر را آفریدیم. از آفرینش مهر، انسان را زوج کردیم. طبیعت متنوع خلق کردیم، در طبیعت، برق به عنوان نشانه‌ی بیم و امید و روش‌نابخش کارکرد پیدا کرد، آب و در آخر جمع‌بندی می‌کند: «کل پدیدارها - پدیدارهایی که ما می‌بینیم و نمی‌بینیم - دائم در حال قنوت خواندن هستند»^۱. به این مفهوم که رابطه‌ای با «او» برقرار می‌کنند که خودشان به آرامش نائل می‌شوند. این دو گزاره، گزارش خلق بود که خیلی مکمل زیبایی است. در نهایت، در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی فرقان (که قبل از آن هم گزارش خلق را به پیامبر می‌دهد) برخورد خیلی ظریف و کیفی با صاحب خبر می‌کند:

۱. «وَلَا مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهٍ قَتُونَ» (روم: ۲۶).

خالق گزارشگر، پاسخگو، عرضه گر
۵۹ فرقان:

همان کسی که آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌ها است را در شش هنگام
آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت. اوست منشاء رحمت، پس از آگاه
بپرس
بخواه

«همان کسی که آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست را در شش روز آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت، اوست منشاء رحمت. پس از آگاهی بر این روند و گزارش بپرس و بخواه!» خیلی زیبا می‌گوید. یعنی در این گزارش راه پرسش، سیر تدقیق و سیر تعمیق را باز می‌گذارد. می‌گوید من این گزارش را به تو دادم، ولی تو به این اکتفا نکن! بپرس، بجوی و بخواه! پس ما هم اگر هر گزارشی در کتاب از «او» ببینیم و بخوانیم، چه آن گزارش گزارش هستی و خلق باشد و چه گزارش تاریخ، خودمان، سیر انبیاء و بشر باشد، اگر دقت کنیم و بپرسیم با همین کتاب به ما پاسخ خواهد داد. یعنی خالق گزارشگری است که پاسخگو است و عرضه‌گر. حالا برویم سراغ آیاتی که روی خلق در کتاب پخش و پاشان است. تدقیقی در پخشانی‌ها و پاشانی‌ها:

تدقیقی در پخشانی‌ها و پاشانی‌ها؛

خلق آغاز

بی خستگی

بی خواب‌زدگی

بدون یاور

مرحله‌بند

مسلط و مقتدر و کاربدست

خلق آغاز، یعنی «او» آغازگر و خالق اول است. خودش توصیف می‌کند که خلق آغاز یعنی خودش! بی‌خستگی و بی‌خواب‌زدگی و بدون یاور، مسلط و مقتدر و کار به دست.

آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی ق^۱: «و ما زمین و آسمان‌ها و آنچه که میان آنهاست را در شش هنگام آفریدیم، بی‌خستگی، بی‌خواب‌زدگی».

آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی احقاف^۲: «آیا نگریستند که خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید و هیچ فرونماند؟»

در خصوص بدون یاور بودنش [در آفرینش] در آیه‌ی ۲ سوره‌ی فرقان^۳ [تصریح می‌کند]: «نه شریک در ملک دارد و نه در خلق». و در آیه‌ی ۹۱ سوره‌ی مومنون^۴: «کسی با او نبود». تک! آغازگر تک در خلقت.

مرحله‌بند است. در شش روز [خلق انجام شده است]. در تفاسیر سنتی آمده در شش روز خلق را انجام داد؛ اما روز او با روز ما فرق می‌کند. در شش مرحله دست به آفرینش زده است. اهل مرحله‌بندی است.

مسلط و مقتدر و کاربه‌دست است. آیه‌ی ۳ سوره‌ی یونس^۵: «آسمان‌ها و زمین را آفرید و سپس بر عرش استیلا پیدا کرد». کار به دستش است. مواد و مصالح از دست خارج نیست و کاملاً مسلط است. به قول کشتی‌گیرها با اقتدار کامل روی تشک است. «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» یعنی ما با اقتدار کامل روی تشک هستی آمدیم. این توصیف خلق آغاز است که با انرژی و حوصله‌ی کامل و بدون چرت زدن و خستگی و خمیازه کشیدن و درماندگی و بدون چون و چرا و آه و کاش و افسوس‌هایی از نوع ما، با مرحله‌بندی، بدون معین و یاور و با اقتدار و تسلط کامل آمده و خلق را آغازیده است. جوهر این خلق چیست؟

جوهر خلق:

سیال

مقدیر

متنوع

-
۱. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ».
 ۲. «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزُبْ عَنْهُمُ خَلْقُهُمْ...».
 ۳. «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ».
 ۴. «وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهِ».
 ۵. «إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ».

در آیات اگر بخواهیم تدقیق کنیم، این خلق از نظر «او» سیال، مقدر و متنوع است. سیال به این مفهوم که چندبار تصریح کرده که خلق هر جنبنده‌ای با آب بوده است. آب هم حیّان، پر هیجان، پرخلجان، و یکجا نه‌ایستان و جهنده است و جلوداری ندارد. در شرایطی که همه‌ی موجودات و پدیدارها از آب به‌وجود آمدند، نشان‌دهنده‌ی سیال بودن و دینامیسم خلق «او» - به عنوان آغازگر خلق - است.

وجه دوم مقدر [بودن جوهر خلق است]. در آیه‌ی ۲ سوره‌ی فرقان^۱ تصریح می‌کند «این خلق مبتنی بر اندازه‌گیری و قدرشناسی موجودات و نهایتاً مزیت نسبی آنها صورت گرفته است».

و نهایتاً [جوهر خلق] متنوع است. در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی لقمان^۲ «مِن كُلِّ دَابَّةٍ» را به کار می‌برد؛ یعنی از هر چه بخواهید و هر جنبنده‌ای را که بخواهید در این هستی وجود دارد. پس تدقیق دوم در خلق در آیات متن آخر پخش و پاشان شده است، جوهر خلق سیال، مقدر و متنوع بودن آن است. اما وجه بعدی که خیلی مهم است، محتوای خلق است:

محتوای خلق:

به حق

نه به بطلالت

جدی

نه به بازی

آگاهانه و بی‌غفلت

سیالیت و صیرورت

بازگشت‌کننده

«او» روی محتوای خلق بیش از بقیه مفاهیمی که مرتبط با خلق هستند، به ما گزارش داده و روی گزارش‌ها تاکید دارد. از نظر «او» این خلق به‌حق است، هستی به بطلالت آفریده نشده، جدی است بازی نیست، آگاهانه و بی‌غفلت است، صیرورت دارد و نهایتاً بازگشت‌کننده است.

۱. «وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا».

۲. «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ...».

در آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی ابراهیم^۱ و در آیات دیگر تاکید می‌کند که خلق به حق است؛ حقیقتی در این خلق مندرج است. وجه دوم اینکه به بطلت نیست، آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی دخان: «به بازیچه آن را نیافریدیم». وجه بعدی، جدی بودن خلق است؛ در آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی انبیاء^۳ آمده: «ما فاعلیم»؛ فعل مترادف جدیت است. اگر جدیتی نباشد فعل مثبت و روبه‌جلویی صورت نمی‌گیرد.

اما مهمترین وجه آیات ۱۶ و ۱۷ سوره‌ی انبیاء^۴ است که جان جهان از این آیه بدست می‌آید. در این آیه تصریح می‌کند: «و ما اگر اراده می‌کردیم و می‌خواستیم جهان را به بازی گرفته و کاری بیهوده انجام دهیم، می‌توانستیم و می‌کردیم، لیکن چنین نیست و ما فعل، مصروف آن کردیم». به زبان امروزی توضیح می‌دهد که اگر ما می‌خواستیم این جهان شهربازی باشد و چرخ و فلکی باشد و ماهیت «سیزده‌در»ی داشته باشد، اگر اراده می‌کردیم، می‌توانستیم و برای ما کاری نداشت. اما ما وقت صرف کردیم، فسفر صرف کردیم، حوصله به خرج دادیم، فعل مصروف کردیم، لذا جهان به بازی نیست و جهان بس جدی است. این تلنگری به ما می‌زند که ما اهل بازی نباشیم و جدی باشیم.

وجه بعدی محتوای خلق اینکه این جهان آگاهانه و بی‌غفلت است. آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی مومنون^۵: «از خلق لحظه‌ای غافل نبوده‌ایم». خلق محصول آگاهی ناب است. این خیلی آیه‌ی مهمی است. در نهایت، این خلق سیالیت و صیوررت دارد. یعنی همه به سمت «او» بازگشت دارند که اشاره به اصل صیوررت و بازگشت دارد. اینجا درک می‌کنیم که جهان در درون خود حقیقتی مندرج دارد و به بازی نیست و آگاهانه است و بناست سیری را طی کند و ما هم مشمول آن سیر خواهیم بود. وجه بعدی این است که خلق، «خلق نو» به نو» است:

۱. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ».

۲. «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ».

۳. «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَلَىٰ عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ».

۴. در سخنرانی به آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی دخان اشاره شد که با توجه به متن آیه که توسط شهید صابر قرائت می‌گردد، مشخص شد آیات ۱۶ و ۱۷ سوره‌ی انبیاء مدنظر بوده است و بدین شکل تصحیح شد. متن این دو آیه بدین شرح است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخِذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷)». آیه‌ی ۳۹ دخان که در سخنرانی مورد ارجاع شهید صابر است نیز بدین شرح می‌باشد: «وَمَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

۵. «وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ».

خلق نو به نو:

خلق اول

خلق جدید

خلق بدل

امکان خلق کامل

تلنگر پر پشوآک:

مگر از خلق اول درماندیم؟

در بین آیات پخش و پاشان در کتاب چند واژه آمده [که دلالت بر «نو به نو بودن» خلق دارد]: خلق اول، جدید، خلق بدل و امکان خلق کامل. آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی ق^۱ دال بر خلق اول است. یعنی خلق اولی صورت گرفته است. آیات ۱۹ و ۲۰ سوره‌ی ابراهیم^۲ و آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی اسراء^۳، واژه‌ی «خلق جدید» را به کار برده است. آیه‌ی ۸۱ سوره‌ی یس^۴ و آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی ق تصریح می‌کند که ما می‌توانیم «خلق بدل»ی داشته باشیم؛ یعنی به جای همه‌ی آنچه که هست و خلق شده، جایگزینی آوریم و امکان «خلق کامل» و از نو که مورد تصریح قرار گرفته است. در یکی از آیات تلنگری به ما وارد می‌کند و می‌گوید «مگر از خلق اول درماندیم که خلق جدید برای ما مشکل باشد؟»^۵ این مجموعه واژگان خلق اول، خلق جدید، خلق بدل و امکان خلق کامل، به قول مولوی می‌خواهد این گزاره را در پس پیشانی ما بنشانند که خلق، «نو به نو» است. خلق، خلق اول و آغازین نیست و ما به آن اکتفا نکردیم و نهایتاً بعد از این پرسش‌های کیفی مطرح می‌کند:

۱. «أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ».

۲. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَأُ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (۱۹) وَ مَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (۲۰)».

۳. «وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَوَّأْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا».

۴. «أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ».

۵. آیه‌ی مورد اشاره، همان آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی ق است: «آیا ما در آفرینش نخستین فرو ماندیم؟ [نه!] بلکه آنها از خلق جدید در شبهه‌اند».

پرسش‌های کیفی:

آغازگری هست؟

آفریننده‌ای هست؟

همطرازی است بین خالق و غیر خالق؟

تصریح می‌کند: «آیا به غیر از ما آغازگری هست؟». استارت‌تری وجود دارد که کلید خلق را زده باشد؟ و نهایتاً از این پرسش‌ها اصل هم‌طرازی را مطرح می‌کند. توضیح می‌دهد و ناهم‌طرازاها را پیش هم می‌گذارد. می‌گوید آیا سایه و آفتاب یکی هستند؟ یکی یکی می‌آید جلو و می‌رسد به این که آیا تفاوتی بین کسی که خلق می‌کند با کسی که خلق نمی‌کند، وجود ندارد؟^۱ از آیات به سراغ کمک‌متن‌ها می‌رویم. کمک‌متن‌های ما، یک تبیین، چند دعا و چند سرود است. کمک‌متن اول فرازی است از خطبه‌ی یک نهج‌البلاغه؛ این خطبه برای علاقمندان به پژوهش و تبیین بر روی چگونگی پیدایش جهان بسیار مفید است. حضرت علی با حوصله از دخان و خاک و آب هستی، روی توضیح شکل‌گیری خلقت آمده است. او هم در حد فهم انسانی خودش گزارشی از خلقت هستی را به خواننده منتقل می‌کند. یک گزاره‌ی کیفی در تبیین جهان دارد:

یک تبیین: فراز ۳، خطبه ۱ نهج‌البلاغه

خلقت را آغاز کرد و پدیده‌ها را بیافرید. بدون نیاز به فکر و اندیشه‌ای یا استفاده از تجربه‌ای. بی آن که حرکتی ایجاد کند و یا تصمیمی مضطرب در او راه داشته باشد.

آغازگر، با اعتماد به نفس و اقتدار کامل هستی را رقم زده است. دعای جوشن کبیر که معمولاً شب‌های قدر می‌خوانند، خواندن کامل آن حدود دو ساعت طول می‌کشد و باعث می‌گردد چیزی جذب نشود و همه تا آخر در پی آن هستند که هر چه زودتر تمام شود، یعنی همه را مشغول به لفظ عربی می‌کنند. اما اگر بعد از شب قدر به سراغ این دعا برویم، و تکه تکه از آن برداریم، کیفیت در آن موج می‌زند. این یک اصلی را در آن دعای جوشن مطرح می‌کند و می‌گوید:

۱. آیه ۱۶ سوره‌ی رعد: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».

یک دعا: فرازی از جوشن کبیر
 ای که سرگرمت نکند گفتاری از گفتاری
 ای که باز نداردت شنیدنی از شنیدنی
 ای که تو را کاری از کاری منع نکند
 ای که تو را پدیده‌های حجاب پدیده دیگری نشود

«ای که سرگرمت نکند گفتاری از گفتاری!» یعنی در آن واحد می‌توانی با الی‌ماشاء‌الله پدیده گفتگو و دیالوگ برقرار کنی - حال با هر سازوکاری که خودش می‌داند. «ای که بازندارت شنیدنی از شنیدنی!» یعنی کل وجودت گوش است. هر شنیده‌ای را می‌توانی با آن ارتباط برقرار کنی. «ای که تو را کاری از کاری منع نکند!» ما خیلی تیز و فرز باشیم در سربازی مشخص می‌شود. مثلاً در گروهان هفتاد، هشتاد نفری، که تقریباً از همه‌ی شهرهای ایران در آن جمع‌اند، همه فکر می‌کنند که بچه‌های اصفهان از همه تیزترند، ولی آنجا درک می‌کنند که بچه‌های تهران به قول خودشان ختم‌تر هستند. در آن کشاکش درک می‌کنند که تیزترین انسان‌ها در آن واحد بیش از دو کار نمی‌توانند انجام دهند. یعنی می‌توان نوشت و از طریق گوش نیز شنید. می‌شود با یک نفر صحبت کرد و با ایما و اشاره با شخص دیگری ارتباط برقرار کرد. نهایتاً انسان می‌تواند دو کار را مفید انجام دهد. ولی این [وصف درباره‌ی خدا] خیلی زیباست: «ای که تو را کاری از کاری منع نکند! ای که تو را پدیده‌ای حجاب پدیده‌ی دیگر نشود». از این [گزاره‌ها] «اصل حداکثر توان بهره‌گیری» بیرون می‌آید. اگر جوشن کبیر را به جز آن شب‌هایی که خودمان برای خودمان کسالت‌آورش می‌کنیم، ورق بزنیم از این مضامین در آن زیاد است و برای همین می‌گویند که در شب قدر بخوانند. یعنی هم قدر هستی را بدانید، هم قدر «او» را بدانید و هم قدر خودتان را بدانید. این نشانه‌ها تصریح می‌کنند که قدر او، قدر سترگی است. هستی هم مقدر اوست و ما هم تقدیریافته‌ی «او» هستیم و «او» آن طور که در دعا تصریح شده توان خلق و درگیری حداکثری را دارد. این دعاها در حقیقت خلق انسان است. دعا برای انسان است و نشان‌دهنده‌ی درک و دریافت‌های انسان از «او» و از هستی است. لذا این درک و دریافت‌ها خیلی عینی و ساده و غیرپیچیده است. یعنی انسان‌ها به این رسیدند که «او» آن قدر توان درگیری دارد که در آن واحد می‌تواند هزاران کار را انجام دهد. بشنود، ببوید و خلق کند. لذا ما از این درک می‌کنیم که توان درگیری حداکثری

دارد. منبع کمک متن بعدی دیوان شمس و مثنوی معنوی مولوی است. متناسب با بحثی که تا الآن پیش آورده شد، این سروده‌ها گزینش شده است:

چند سروده

می بیاور، زان بیاور که می از وی جوش کرد
آنکه جوشش در وجود آورد هر موجود را

بشکفت درخت در زمستان، در بهمن میوه‌ها پزیدست
گوئی که خدای، عالمی نودر عالم کهنه آفریدست

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان
هست یارب، کاروان در کاروان

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما
بی خبر از نو شدن اندر بقا

عصر همچون جوی، نو تو می‌رسد
مستمری می‌نماید در جسد

عشق تو کف برهم زند، صدعالم دیگر کند
صد قرن نو پیداشود، بیرون ز افلاک و خلاء

«می بیاور، زان بیاور که می از وی جوش کرد/ آنکه جوشش در وجود آورد هر موجود را». اینجا مولوی بر جوهر خلقت دست می‌گذارد. یعنی همه تصور می‌کنند که ذردی که ته [جام] شراب ته‌نشین شده، آن است که اکسیر هستی است و اگر کسی آن را بخورد حیّان می‌شود، شورانگیز می‌شود و به مراحل پیشین باز می‌گردد، نه! مولوی می‌گوید که ما از آن می‌گذریم، از آن ذردی که در می هست می‌گذریم. ما می‌خواهیم با اکسیر این هستی، که بقیه‌ی پدیدارها از آن به جوش آمدند، ارتباط برقرار کنیم. وجه بعدی ما را به این وادی می‌برد که کمتر به آن فکر می‌کنیم. ما تصور می‌کنیم که خلق آن چیزی است که ما می‌بینیم. خلق را خلق قابل رویت تلقی می‌کنیم. یعنی تصور می‌کنیم بهار فصل عروسی خلقت است. شکوفایی‌ها و جوان شدن‌ها و سبز شدن‌ها و ... این بیت خیلی کیفی است:

بشکفت درخت در زمستان، در بهمن میوه‌ها پزیدست
گوئی که خدای، عالمی نو در عالم کهنه آفریدست

این جان جهان و هستی نامرئی را مولوی درک می‌کند. می‌گوید در سیاهی زمستان که زمین خشک است و همه فکر می‌کنند درختان خفتند، استارت خلق نو در بهمن زده می‌شود. در بهمن، زیر زمین یخ‌بسته و منجمد خبرهایی است! «برو و بیا»ها و «طبل و شیپور»هایی است. جوانه زدن‌ها و آبستن‌هایی است. او این قضیه را توضیح می‌دهد و ما را به این مهم رهنمون می‌کند که فقط اتکای به محسوسات و دیده‌ها نکنید. خلق مثل کوه یخ که هفت هشتم آن در زیر آب [و پنهان از نظر] و یک هشتم آن روی آب است و قابل رویت، روندی است که بخشی از آن ناپیداست. آرام آرام جلو می‌آید:

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان
هست یارب، کاروان در کاروان

به خلق نو به نو اشاره می‌کند. به خلق اول اکتفا نمی‌کرده است. خلق جدید هست، خلق بدل هست، خلق نو هست:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما
بی خبر از نوشدن اندر بقا
عصر همچون جوی، نو نو می‌رسد
مستمری می‌نماید در جسد

همچنان که مولوی درکش از توحید، درک کیفی، و از طراحی و مهندسی خدا درک واقعی است؛ درکش از خلق خدا و توان خلق خدا به همین ترتیب است. یعنی روی خلق نو به نو تصریح می‌کند. نفس به نفس این نو شدن و این خلق نو ادامه دارد. ما از نو شدن در حیاتی که خودمان داریم، بی‌خبریم. یعنی اندر بقای خودمان بی‌خبر شدیم. اتفاقاتی که در پیرامون و بیرون از ما و حتی در درون ما می‌گذرد. عمر مثل جوی روانی است که نویی را با خودش می‌آورد و این جسد ما این نویی‌ها را مستمر می‌کند. اگر ما دم به دم تنفس می‌کنیم، این ناشی از کاروان نو به نو جهان است. مولوی نهایتاً آن جان‌مایه‌ای که از آن صحبت می‌کند را عشق می‌داند:

عشق تو کف برهم زنده، صدعالم دیگر کند
صد قرن نو پیداشود، بیرون ز افلاک و خلاء

جان هستی را عشق می‌داند. اگر عشق و مهری نبود، دلیلی نبود که خدا فاعلی کند، دلیلی نبود که جهان را به بازیچه نیافریند. اگر غیر عشقی بود، سیر بطالت طی می‌شد، مسیر آزمون و خطا طی می‌شد و آن جان‌مایه‌هایی که خودش در مورد آغازگری می‌گفت خیلی مصداقی نداشت. حالا از مجموع این چهار متن یعنی متن هستی، تاریخ، کتاب و کمک‌متن‌ها، خودمان به تحلیل و دریافت می‌رسیم تا آرام آرام بحث را به پایان ببریم:

تحلیل و دریافت؛

توان خلق شگرف
قدرت درگیری همه‌جانبه
خلق بی‌پایان نوبه‌نو
هستی کارگاه او
خالق بی‌همتا
هدف‌داری خلقت
سمت‌داری خلقت
جهان‌جدی

با محدودیت‌های خودمان درک می‌کنیم یک توان خلق شگرفی در هستی وجود دارد؛ قدرت درگیری «او» همه‌جانبه است؛ خلق بی‌پایان و نو به نو است؛ هستی، کارگاه تعطیل‌ناپذیر اوست، کرکره پایین کشیده نمی‌شود؛ خالق بی‌همتا است و آغازگری مثل «او» در خلق نیست؛ خلقت هدف‌دار است و سمت دارد و نهایتاً جدی است. عصاره‌ی دریافت چیست؟

عصاره‌ی دریافت

ماء در هستی

مولدِ نوبه‌نوسیا
جدی مبتنی بر عشق و خلاقیت و عزم

عصاره‌ی دریافت این که ما در هستی‌ای به سر می‌بریم که مولد و کارگاه تولید است، نو به نو می‌شود، سیال و جلدی است و مبتنی بر عشق و خلاقیت و نهایتاً عزم می‌شود. بحث را رو به پایان می‌بریم. یک طرف ما هستیم. مبنای جز ما، مبنای بسیط بود. ما در تبیین داریم رابطه‌ی خودمان را با «او» تحلیل می‌کنیم. «او» هم متدی که برای خروج از بحران به ما داد این بود که در یک راهرویی بین خودمان و «او» گام برداریم. گامی بزینم و فکر کنیم. دفعه‌ی پیش عنوان شد که کتاب برای مسیر است، مذهب راه پیمودن است. انسان موجود راه است. اگر که ما با این کتاب و مجموعه‌ی کتاب‌ها با روشی که خودش توصیه کرده بین خودمان و بین «او» گامی بزینم، حتماً دستاورد و دست‌مایه‌ای خواهیم داشت. حالا اگر بخواهیم در این کریدور تحرکی داشته باشیم، یک وجه آن ما هستیم و یک وجه «او»:

مستمر «او»؛	نیاز به؛	اکنون «ما»
خلاقیت	خلق	فروکش خلق
تولید	نوبه نوئی	آماده خواری
تجدید تولید	مشارکت در تولید هستی	ظفر سوداگری بر تولید
اشتغال کامل		دستان نرم
	«او»:	دیروز «ما»
	آغازگر، خالق اول و جاری	تولید
	«ما»:	عرق
	متصل به او	محصول
	سهم از او	مشارکت

اکنون ما در سمت راست لوح نمایان است؛ خلق فروکش و آماده‌خواری غلبه کرده، سوداگری همه‌ی حوزه‌ها را چپاول کرده، در صنعت و اقتصاد و فکر و اندیشه و ... سوداگری الآن حرف اول را می‌زند و کاملاً بر تولید غلبه کرده است و فصل دستان نرم است. اگر در دهه‌های پیشین دستان زبری ناشی از لمس و اصطکاک و ناشی از پروسه‌های تولید وجود داشت، دیگر الآن دستان، دستان نرم است. دستان پرشیار، دستان ضمخت، پرعرق و پرگردوخاک نیست. ولی بر خلاف اکنون ما، مستمر «او»، خلاقیت، تولید، تجدید تولید و اشتغال کامل است.

حال ما چه نیازی داریم؟ نیاز به خلق، به نو به نوبی و نیاز به مشارکت در تولید هستی داریم. دیروز ما کمک‌کار اکنون ما خواهد بود. در گذشته‌های نزدیک‌دست و نه چندان دور، ایران ما تولید داشته است. ایران سوداگری نداشته است. سوداگری فراتر از تجارت است. تجارت هم بالاخره یک مرارتی را در خود دارد. در عصر تجارت که به خصوص ریسک بالا بود؛ اکنون تجارت متضمن ریسک و مرارت است، اما سوداگری متضمن هیچ ریسکی نیست. تکنولوژی که محصول سیر خود ما نیست و سیر دیگران است، سوداگری را تسریع کرده است. اما دیروز ما تولید بوده، محصول بوده مشارکت بوده، از همین وجب به وجب‌ها که گام بزیم و برویم به دوردست‌تر انسان‌هایی که خط تولید را در جامعه‌ی ما سامان دادند و اهل خلق بودند را یک به یک مشاهده خواهیم کرد.

سه هفته پیش آقای کاظم رهبری که نود ساله بود، فوت شد. ایشان به قول قدیمی‌ها «پنج‌انگشت» بود. یکی از اصطلاحات در جامعه ورزشی، اصطلاح «پنج‌انگشت» است - یعنی کسی که چند رشته‌ای باشد. آقای رهبری پنج انگشت بود: در رشته‌های والیبال، بسکتبال، پینگ‌پنگ، تنیس و فوتبال کار کرده بود. داور سه رشته‌ی ورزشی هم بود: والیبال، فوتبال و بسکتبال. اولین داور ایرانی بود که در المپیک ورزشی سال ۱۹۴۸ لندن در سه رشته‌ی ورزشی سوت زد. آقای کاظم رهبری در سال ۱۳۱۷ وارد دانشسرای مقدماتی تربیت بدنی شد. ۳۰ نفر در آن سال جذب دانشسرا شدند که همه‌ی آنها در حوزه‌هایی بودند، کیفیتی را از خودشان متصاعد کردند. آقای کاظم رهبری جدای از این که داور و ورزشکار بود، سازمانده ورزش آموزش و پرورش ایران هم بود. ۳۷ سال و ۱۰ ماه و ۱۵ روز خدمت کرد. واقعاً اهل خلق بود. زمانی که ایشان کار را در اداره‌ی تربیت بدنی آموزش و پرورش شروع کرد، شهریه‌ی مدارس دولتی دو تومان بود. ایشان تبصره‌ای نوشت که این تبصره تبدیل به قانون شد. بدین ترتیب که پنج ریال از این بیست ریال به ورزش اختصاص پیدا کرد. ایشان آرام‌آرام مسابقات ورزشی آموزشی را در سطح مدارس برگزار کرد تا این‌که در سال ۱۳۳۳ اولین مسابقات آموزشی سراسری کشور در کرمان برگزار شد. محصول کار چه بود؟ محصول کار این بود که یک جوششی از ورزش آموزشی برخاست که پشتوانه‌ی تیم‌های ملی شد. خودش تعریف می‌کرد، می‌گفت در سال ۱۳۳۵، آماری گرفتیم از مجموعه بچه‌هایی که در اردوی مسابقات آموزشی سراسری دانش‌آموزی بودند. ۷۷ درصد تیم‌های ملی از همین بچه‌ها تشکیل شده بودند. در دهه‌ی ۱۳۳۰ درخشش - وزیر وقت آموزش و پرورش - با مرحوم بنایی (که جلوتر به آن خواهیم رسید) اختلاف پیدا کرد و بودجه‌ی ورزش آموزش و پرورش

را قطع کرد. آقای بنایی هم‌همی مدیران ورزش آموزش و پرورش را در ورزشگاه امجدیه جمع کرد و با آنها طرح مساله کرد. گفت ورزش را فلج کردند! آقای کاظم رهبری که اولین حقوقش در بدو استخدام، ۳۳ تومان و ۳ قران و ۳ عباسی بود و در دهه‌ی ۱۳۳۰ حدود ۵۰۰ تومان حقوق می‌گرفت، یک چک ۲۰ هزار تومانی به عنوان چراغ اول در جلسه روشن می‌کند. بقیه‌ی مدیران [کمک‌های مالی خود را] یا نقد می‌دهند یا چک می‌دهند. بودجه‌ای که درخشش جلوی آن را گرفته بود در همان جلسه جمع شد و باز ورزش آموزشگاهی آغاز شد.

آقای بنایی که بود؟ آقای بنایی از مدیران ارشد آموزش و پرورش ایران بود که پیشاهنگی را در ایران پایه‌گذاری کرد. پیشاهنگی را رژیم شاه سعی کرد دولتی کند، ولی از ابتدا دولتی نبود. پیشاهنگ یعنی دانش‌آموزانی که می‌خواستند عادی نباشند، پیشتازی کنند و مدرسه و بیرون از مدرسه را خودشان سازماندهی کنند. هنر آقای بنایی این بود که دانش‌آموزان هفت‌ساله را در مدارس ایران تبدیل به پیشاهنگ کرد. آقای بنایی پناهگاه کلک‌چال را ساخت. خودش بارها آجر را در کوله‌پشتی می‌گذاشت و بالا می‌رفت. ابتدای دربند می‌ایستاد پای کامیونی که آجر خالی کرده بود، هرکس که می‌خواست از کوه بالا برود یک آجر به او می‌داد و از آن تک‌آجرها پناهگاه کلک‌چال و در پایین آن، اردوگاه منظره ساخته شد. در ایران ما هم در همین نزدیک‌دست‌ها خلق وجود داشت. بنایی، کاظم رهبری، دهخدا و....

اما یک الگوی کیفی هم داریم. الگوی کیفی الگویی است که مثل خود خداست. خدا به ضرورت ساخت هر چه که رسید، آن را ساخته است. کل هستی، انعام، تابشگر، تابنده، باران، زرع و... در ایران مهندس بازرگان این ویژگی را داشت. سیر مهندس بازرگان را که ببینیم یک انسان تحقیقی بود. انسان‌هایی اهل خلق، انسان‌های تحقیقی هستند. روشنفکری محض نمی‌کنند، مغز پیچیده نمی‌کنند، گزاره‌هایی را مطرح نمی‌کنند که قابل تحقق نباشند. تا حالا دیده‌اید خدا در هستی و در کتاب گزاره‌ای را مطرح کند که خودش نتواند آن را تحقق بخشد؟ تا حالا دیده‌اید که بحث مهمل کند؟ تا حالا دیده‌اید گزاره‌ی پوده‌ای مطرح کند؟ همین که مطرح می‌کند ما اگر می‌خواستیم جهان را سیزده بدر کنیم، می‌کردیم، اگر می‌خواستیم جهان را شهربازی کنیم، می‌کردیم! نشان‌دهنده‌ی این است که یعنی آنچه که هست، حقیقتی در درون دارد. آنچه که هست، قابل تحقق بوده که هست. بازرگان دیرهنگام به بلوغ دوم [بلوغ و پختگی فکری] رسید؛ بلوغ مهندس بازرگان مانند دختر و پسرهای سوئدی که گاه تا ۲۷ سالگی به بلوغ نمی‌رسند، دیر بود! ۵۷ ساله بود که

به بلوغ دوم رسید؛ اما وقتی که به بلوغ رسید، دیگر رسید. در دهه‌ی ۱۳۳۰ به این رسید که جامعه‌ی ایران جامعه‌ی واگراست و مردم نمی‌توانند با هم کار کنند، لذا ۱۲ انجمن را به وجود آورد. که دو یا سه انجمن مانند انجمن اسلامی پزشکان و انجمن اسلامی مهندسان تا کنون برقرارند. مابه‌ازای ایده‌اش را ساخت. لوله‌کشی آب تهران را انجام داد. شاید بعد از کودتا هیچ کس حاضر نمی‌شد کار اجرایی انجام دهد، ولی بالاخره آب تهران آمد. الآن حمام‌های سابق را مشاهده کنید، زیر تابلوی آنها نوشته: آب تصفیه، آب لوله‌کشی! این اتفاقات همه از سال ۱۳۳۳ به بعد رخ داد. بازرگان بالاخره آب تصفیه‌شده را در لوله‌کشی آب تهران آورد. بعد از کودتا که از دانشگاه اخراج شدند، ۱۲ استاد شدند که شرکت «داد» را درست کردند. عبدالله‌خان معظمی از آنها جدا شد و آنها ۱۱ نفر شدند و شرکت تولیدی دیگری به نام «یاد»^۱ درست کردند. بعد دخترش صافیاد را بنیان نهاد؛ و بعد شرکت سهامی انتشار، انتشارات قلم و ... را بنیان نهاد. وقتی که سیاسی شد و به این نتیجه رسید که تشکیلات و تحزب لازم است، در پنجاه و چند سالگی «نهضت آزادی ایران» را درست کرد. در اول انقلاب هم زمانی که امکان ساخت‌وساز تشکیلات آترناتیو رژیم فروریخته‌ی گذشته بود و کسی وسط نمی‌آمد، با همه‌ی ضعف‌ها آمد و دولت موقت را با همه‌ی مشکلات درست کرد. این انسان، فعال هستی است! یعنی در همه‌ی عمر به هر چه که رسید ساخت. هم تحقیقی بود و هم اهل هندسه! در دورانی که دانشکده‌های فنی ایران (قبلاً فقط تهران بود) کیفی‌پرور بودند، جامعه‌ی ایران هم با آنها جلو رفت. چهار یا پنج نفر پلی‌تکنسین بودند که رفتند فرانسه تحصیل کردند و آمدند اینجا که همه‌ی آنها پیش‌برنده بودند: آقای زیرک‌زاده، مرحوم حصیبی، مرحوم صفی‌اصفیاء و هر جا که بودند اهل هندسه، ساخت و تحقق بودند.

در مرحله‌ی بعدی مرحوم حنیف‌نژاد به نوعی این گونه بود. اگر رسید به مبارزه و دید مبارزان پیشین حرفه‌ای نیستند، خودش حرفه‌ای شد. اگر به این رسید که مبارزه دستگاه نداشت، خودش با هر کیفیتی که بود دستگاه فراهم کرد. اگر به این رسید که مبارزه کادر ندارد، سعی کرد به آموزش و پرورش روی آورد. این فنی‌هایی که همیشه گل کیفیت دوران خودشان بودند اهل ساخت‌وساز بودند؛ بعضی‌هاشان شاخص هستند مثل بازرگان

۱. «داد» سرواژگان «دوازده استاد اخراجی دانشگاه» بود و «یاد» سرواژگان «یازده استاد اخراجی دانشگاه». اعتراض این اساتید به قرارداد کنسرسیوم نفت در سال ۱۳۳۲ منجر به اخراج آنها از دانشگاه شده بود.

و مرحله‌ی بعد حنیف‌نژاد، خیلی‌ها هم هستند که کمتر اسم‌شان پیش آمده مثل آقای کاظم رهبری! کاظم رهبری تحصیلات کلاسیک زیادی نداشت. فوق‌دیپلم ورزش بود. ولی اهل ساخت بود. پنج‌زار پنج‌زار، خلق، خلق، خلق! آقای حسین عالی! الان هم زندگی‌اش را نگاه بکنیم یک زندگی ماقبل دانشجویی است. یک زندگی ماقبل دانشجویی دوران خودش! یک چراغ خوراک‌پزی و یک چراغ مطالعه؛ کتاب‌هایش هم ریخته آن طرف و خودش هم یک میز ملایی دارد و نشسته و دائم دارد تولید می‌کند. مطبش هم که برویم صف است! اگر مطب‌های دیگر متوسط هزینه‌ی ویزیت پزشک ده هزار تومان باشد، ویزیت او هزار تومان است؛ تازه آن هم هرکس که بتواند بدهد. اولین انجمن اسلامی که در سال ۱۳۲۱ اینها ساختند با حق عضویت‌های پنج ریالی بود. یک میز ارج را هم اینها از دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه تهران قرض می‌کنند و می‌برند در حجره‌ی آقای حسین عالی در پشت مسجد سپهسالار و اولین انجمن اسلامی این‌گونه پایه‌ریزی شد. با پنج‌زارهای پنج نفر بانی و یک میز ارج قراضه‌ی بی‌پایه. لذا اینها می‌توانند جامعه را به پیش ببرند! انجمن اسلامی‌های سال‌های گذشته را شما نگاه بکنید! بودجه‌ی دولتی سالانه دارند! اتوبوس می‌گیرند برای اردو؛ ست کامپیوتر و ویدئو و تلویزیون را از دولت می‌گیرند! بعد می‌خواهند اپوزیسیون حاکمیت هم باشند. چنین چیزی امکان‌پذیر نیست! الان می‌بینیم که چیزی پیش نمی‌رود به خاطر این است که انسان‌های خالقی نداریم! از انجمن اسلامی تا راسته‌ی بازار و روشنفکر!

لذا این دیروز ما بوی عرق می‌دهد. بوی عرق الزاماً چیز بدی نیست. کل هستی بوی عرق خدا را دارد! اگر خدا اهل سایه‌نشینی و حاشیه‌نشینی بود، چیزی درست نمی‌شد! این که تصریح می‌کند ما بی‌خستگی و خواب‌زدگی در شش‌هنگام تولید کردیم، این نشانه‌ی این عقلانیت است که، انرژی مصرف شده است. جامعه‌ی ما تا پیش از این اهل انرژی، اهل مصرف کردن فسفر و عرق‌ریز و امیدوار بوده است! از دهخدا تا کاظم رهبری و بنایی و بازرگان و ... اینها نشان‌دهنده‌ی این هستند که جامعه‌ی ما ربط کیفی با هستی داشته است، ما هم پیش‌برنده هستی بوده‌ایم! حالا ما نیاز به خلق و نو به نویی و مشارکت در تولید هستی داریم!

او آغازگر است. اگر «او» معلم اول و ثانی و جاری است، خالق اول و جاری است، ما هم متصل به اویم؛ اگر بپذیریم «او» منتشر است و ما هم بخشی از انتشارات «او» هستیم، قاعده‌ی لیزری بحث فیزیک هولوگرام در مورد ما نیز صدق می‌کند. آیین‌های هولوگرام اگر بشکند هر بخشی از آن ظرفیت این را دارد که ویژگی کل را داشته باشد. ما قابلیت‌های

«او» را داریم، ما هم یک خالق، طراح، مهندس و پیش‌برنده هستیم، ولی در مدار خودمان! این از یاد ما رفته است. در وضعیت سوداگری و خورش [و مصرف‌گرایی] کامل و خلق نکردن، این از یاد ما رفته است! از یادمان رفته است که دست و پا و اندامی داریم! یک حکمت نهج‌البلاغه است که خیلی کیفی است و می‌گوید: «عقیده آن نیست که بر زبان بیاید، عقیده آن است که بر دست و پا هم جاری شود!». همه‌ی ما فکر می‌کنیم که از بالا تا گردن هستیم! ممکن است تا گردن تحت فشار باشیم، اما دست و پا، قوه‌ی فنی و چیرگی و امکان تولید دارند. «او» منتشر است و ما هم جزئی از «او» هستیم. اگر «او» خلاق است و توان تجدید تولید و توان عبور از خلق اول به خلق جاری را دارد و در اشتغال کامل به سر می‌برد، ما هم در جامعه‌ی خودمان افرادی را داریم که زندگی و سیر و کارنامه‌شان را که بینیم از نوع اشتغال کامل بودند. بسیار پر و پیمان هم بودند. همین آقای بنایی یا کاظم رهبری نمونه هستند. ما شانزده ساله‌هایی داریم مثل آقای حسین فکری که باشگاه تهران جوان را ایجاد کرد. آقای حسین فکری متولد ۱۳۰۲ است و در سال ۱۳۱۸ پشت مسجد سپهسالار باشگاه تهران جوان را بنیان گذاشت. نوجوانان ما هم اهل خلق و ایجاد هستند. این دوردست‌ها خیلی هم از ما دور نیست. ما هم می‌توانیم به پیشینه‌ی خودمان متصل شویم و هم می‌توانیم با «او» که خودش را منتشر کرده و ما جزئی از انتشارات «او» هستیم، رابطه برقرار کنیم و به پروسه‌ی خلق بپیوندم.

جلسه‌ی قبل تصریح بر طراحی و مهندسی بود، این جلسه تاکید و تصریح بر خلق داشتیم. جلسه‌ی بعدی هم بحث «خدای صاحب دید استراتژیک» را داریم. آیا خدا خلق خود به‌خودی کرده است؟ اهل مرحله‌بندی و افق‌دار نبوده است؟ چشم‌اندازی نداشته؟ آیا در وضعیتی که «او» استراتژ هست، ما هم می‌توانیم استراتژی وسط بگذاریم یا نه؟ ان‌شاءالله پاسخ این پرسش‌ها، موضوع بحث هفته‌ی آینده است.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

مشارکت‌کننده‌ی اول

عنوان بحث: عقلانیت و معنویت

به نام خدا. بنده متخصص فناوری اطلاعات هستم و در حال حاضر به عنوان محقق در این زمینه فعالیت می‌کنم. بحثی را که می‌خواهم الآن مطرح کنم، بحثی است که ذهن خیلی از جوانان را در این دوره و زمانه درگیر خود کرده است و به نوعی خانواده‌ها هم با آن درگیر هستند و در موضوع بحث ما یعنی مقابله با بحران‌هایی که در زندگی به وجود می‌آید، تاثیرگذار است. من این موضوع را به خاطر بحث‌های قبلی انتخاب کردم. یعنی افرادی که آمدند و اینجا صحبت کردند، خیلی سعی می‌کنند بحث‌های درونی خودشان را بگویند، و راهکارهایی که ارائه می‌دهند شاید برای همه یک نسخه‌ی کامل نباشد و من به نوعی سعی کردم این موضوع را [از دریچه‌ی دیگری که عام‌تر است] مطرح کنم.

بحث من «عقلانیت و معنویت» است. چیزی که خیلی از خانواده‌ها با آن درگیرند و خود ما جوانان با آن درگیریم. خود بنده به شخصه، جواب قاطعی برای این موضوع ندارم. اما سعی کردم این موضوع را به عنوان یک محقق، ارائه کنم. بحث این است که آیا ما باید به صورت کاملاً عقلانی به زندگی نگاه بکنیم؟ یا این که نه؛ انسان زمانی که می‌خواهد موضوعات زندگی خودش را بررسی کند و مشکلات را برطرف کند باید معنویت داشته باشد؟ بعد از رنسانس و فروپاشی دوره‌ی قرون وسطی و خروج کلیساها از زندگی اروپایی‌ها، بحثی بین اومانیست‌ها (انسان‌گرایان) و مذهبیون افراطی مطرح شد. مذهبیون افراطی عقیده داشتند که ما باید تنها با استفاده از معنویت مشکلات زندگی خود را حل کنیم. اما اومانیست‌ها دقیقاً عکس این قضیه را مطرح می‌کردند. آنها می‌گویند از آنجایی که خدایی وجود ندارد، ما می‌توانیم بر اساس عقلانیت مشکلات خودمان را به تنهایی حل کنیم؛ انسان می‌تواند با عقل راه خودش را پیدا کند. از نمونه افراطیون مذهبی می‌توان به دانتِه اشاره داشت. من اعتقاد دارم دانتِه یکی از افراطیون مذهبی در دوران خودش بود. اگر کسی کتاب کم‌دی الهی دانتِه را خوانده باشد متوجه می‌شود که دانتِه اساساً اعتقاد و احترام خاصی برای دانشمندان قائل نیست. در جایی از کتاب کم‌دی الهی (جلد جهنم) می‌گوید دانشمندانی که به مسیحیت ایمان نیاوردند در جا و محیطی قرار می‌گیرند که سکوت آنها را فرا می‌گیرد و تیرگی بر آنها چیره می‌شود. این نشان می‌دهد که این تفکر یک تفکر کاملاً افراطی مذهبی است. نمونه‌ی دیگر که برای اومانیست‌ها می‌توان به آن اشاره داشت در انگلستان اتفاق افتاد و همین چند وقت پیش اومانیست‌های انگلستان

آمدند و بر روی اتوبوس‌های واحد در شهر لندن تبلیغاتی را با حروف بزرگ نوشتند: «احتمالاً خدایی وجود ندارد». این بحث هنوز هم درگیری‌هایی را ایجاد می‌کند. اما بعد از این که تکنولوژی وارد زندگی آنها شد، موجب شکاف نسل‌ها شد. نسل امروز که با این تکنولوژی در ارتباط است مرتباً تصریح می‌کند که عقلانیت بایستی که حاکمیت داشته باشد. نسل امروز معنویت را قبول ندارد هرچند که خیلی‌ها بر این عقیده هستند که بچه‌های ما معنویت را قبول دارند. ولی جالب است! زیرا زمانی که بچه‌ها با این موضوعات عقلانی درگیر می‌شوند نمی‌توانند خیلی استنباط درستی داشته و بر معنویات خودشان تکیه داشته باشند. این یک مشکلی است که ما آن را ندیدیم و بزرگترها آن را زیاد درک نکردند، و فکر می‌کنند چون بچه‌های آنها نماز می‌خوانند پس به معنویات اعتقاد دارند. ولی در واقع، چون خیلی درگیری ذهنی دارند و با خانواده‌ها هم در میان نمی‌گذارند این مشکلات [هر چند به شکل پنهان از خانواده] هست. این قضیه باعث شکاف نسل شد. نسل جدید رفت به طرف عقلانیت تکنولوژیک، و از آنجایی که نسل قدیم از تکنولوژی عقب افتاد، دیگر نتوانست معنویت را به جوانان نشان دهد. یعنی نتوانست بگوید که این آموزه‌های دینی و مطالب معنوی من چگونه باید به تو انتقال پیدا بکند. در خانواده‌های ما وقتی که بزرگترها با بچه‌ها صحبت می‌کنند اصولاً حرف یکدیگر را نمی‌فهمند. علی‌الخصوص در خانواده‌های مذهبی که این امر بسیار رایج است. مثلاً بچه‌ها رفته‌اند کتاب‌هایی را مطالعه کردند ولی جواب‌های‌شان را درست دریافت نکردند. این باعث شکاف شد. خوب در اینجا فرد دچار سردرگمی می‌شود که معنویت را بپذیریم یا عقلانیت را؟ ما در حوزه‌های مذهبی که داریم، که متأسفانه هم‌اکنون خیلی روی این شکاف مانور داده نمی‌شود، و خیلی هم روی آن استدلال نشده است. این است که دیگر «یا»یی وجود ندارد: شما هم معنویت را دارید و هم عقلانیت را! انسان دو وجه دارد، یکی عقل و دیگری فطرت که باید از هر دو آنها استفاده کند. هر دو ابزاری است که خداوند به بشر داده است تا راه خودش را پیدا کند. مثل دو چراغی که مسیر را روشن می‌کند. ماشینی که در مسیری در حال حرکت است، اگر هرکدام از این چراغ‌هایش را که از دست بدهد دیدش با مشکل مواجه می‌شود.

حالا باید چه کرد که جوانان بتوانند هم عقلانیت و هم معنویت را داشته باشند؟ راهکار چیست؟ راهکار این است که ما زمانی که یک موضوع مذهبی را مطرح می‌کنیم، یادمان نرود که انسان ممکن است در شرایطی دعایی را بشنود و خیلی از آن لذت ببرد و آن را قبول کند، مثل همین وضعیتی که الان در کشور خودمان در جریان است. انسان سعی

می‌کند که تفکرات خودش را دسته‌بندی کند. اول استقراء، یعنی اصول ریاضی. که اصولاً در همه جا رواج دارد حتی در فلسفه و... یعنی انسان شروع می‌کند به آزمایش و رسیدن به یک سری نتایج مقطعی. دوم استدلال است. یعنی سعی می‌کند ببیند که آیا چیزی درست است یا غلط؟ و در آخر استنتاج که نتیجه‌گیری قطعی است.

ما کتاب‌های مذهبی را که نگاه می‌کنیم، خیلی از چیزها در آن بیان شده که دارای استدلال است و درباره‌ی بعضی امور دلیل خاصی عنوان نشده است. من به صراحت عنوان می‌کنم که دلایلی که در کتاب‌های مذهبی عنوان شده است، دلایل محکمی است. ولی ما به دنبال آن نرفتیم که ببینیم آن چیزی را که قرآن مطرح می‌کند از لحاظ استقرایی، استدلالی و استنتاجی قابل درک هست یا نه؟ آیا صادق بوده یا نه؟ آیا برای گذشته بوده است یا برای الآن؟ آیا برای همه زمان‌ها است؟ این مسأله‌ای است که باید در خانواده به آن توجه کرد. اگر بزرگتر چیزی را گفت و یک جوان دلیلی را آورد، بزرگتر چه چیزی باید بگوید؟ آیا بزرگتر ریشه‌ی این را در آورده که وقتی به جوان هم گفت سریع آن را قبول کند؟

راهکار دیگری را که من به آن اعتقاد دارم این است که ما باید به عقل احترام بگذاریم. این چیزی است که من به آن رسیدم. عقل انسان ناشی از وجود خداست! چرا؟ من با ذکر موضوعی این را اثبات می‌کنم و ادله برای آن می‌آورم. گالیله را همه‌ی ما می‌شناسیم. کسی بود که می‌گفت زمین گرد است و به دور خورشید می‌چرخد. گالیله را به بند کشیدند و گفتند که حرفت اشتباه است. شاید به زبان قبول کرد و گفت که من اشتباه کردم. ولی بالاخره حرف گالیله بر جهانیان اثبات شد. اگر همه‌ی عالم و آدم جمع شوند و بخواهند جلوی رشد فکر را بگیرند، این امکان‌پذیر نیست. یعنی این فکر بر اساس آن حجتی که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده است تا ابد برجای می‌ماند. پس باید به عقل احترام بگذاریم. ولی در کنار این عقلانیت بایستی که این ادراک فطری را، یعنی آن چیزی را که فکر می‌کنیم خوب است یا بد است، [مورد نظر قرار دهیم]. ما فطرت داریم! شاید اگر یک کار بدی را هم انجام دهیم سعی می‌کنیم تا برای آن دلیل قانع‌کننده‌ای پیدا کنیم. ولی ما فطرت داریم که آخرالامر یک مهر می‌زند و می‌گوید که این بد است. ادراک فطری را سعی بکنیم با نرمی نه با خشونت در خانواده‌های خودمان تزریق بکنیم. یعنی می‌توان از فطرت به راحتی در کنار عقلانیت (استقراء، استدلال و استنتاج) استفاده کرد. می‌شود جزئی از آنها باشد. این خودش راهگشا است. ممکن است پدرها و مادرها یا جوانان ادعا کنند که این عقلانیت و معنویت چه ارتباطی با هم دارند که [به کمک آنها] می‌خواهیم از بحران عبور بکنیم؟ تجربه نشان داده زمانی که نسلی دارد تنها بر اساس

عقلانیت کار می‌کند، ایمانش را به طور مرتب از دست می‌دهد یا برعکس. وقتی ایمان از بین رفت، امید از دست می‌رود و وقتی که امید از دست رفت، در نهایت باعث می‌شود مدیریت بحران در آن جامعه مشکل و تقریباً غیرممکن شود. اتفاقی است که متأسفانه در جامعه‌ی ما رخ داده و به ریشه زده است. یعنی جوانان ما معنویت را به کناری گذاشتند، عقلانیت را نیز در خیلی از موارد به کنار گذاشتند. حالا ببینید که مدیریت بحران در این جامعه به کجا خواهد رسید! وقتی که جوانان ما با یک بحرانی در جامعه روبرو می‌شود، آمارهای خودکشی در جامعه یک دفعه سر به فلک می‌گذارد. مثلاً در دوران آقای خاتمی ما آمار [خودکشی] بسیار وحشتناکی را در دانشگاه داشتیم. علت آن عوامل سیاسی نبود. وقتی که دانشجویان وارد دانشگاه‌ها می‌شدند، می‌دیدند که نمی‌توانند وارد بازار کار بشوند و آینده خودشان را رقم بزنند. مخارج زندگی را نمی‌توانند تحمل کنند. و چون نمی‌توانند که این کار را انجام دهند، نه از عقلانیت می‌توانند استفاده کنند و نه از معنویت؛ این شد که کار به خودکشی می‌رسد. کار به اینجا می‌رسد که ما بیایم و جلسه بگذاریم که چگونه بحران‌های خودمان را مدیریت بکنیم.

زندگی ما الآن از تعادل [میان عقلانیت و معنویت] خارج شده است. ما اگر بتوانیم تعادل را در زندگی خودمان ایجاد کنیم، نصف مشکلات ما حل خواهد شد. شاید بتوان گفت دیگر مشکلات پیش پا افتاده‌ای را که کشورهای غربی و پیشرفته رد کرده باشند و الآن مشکلات جدید برای آنها پیش آمده، برای ما پیش نیاید. اما به گونه‌ای شدیم که هم مشکلات قبلی را داریم و هم مشکلات جدید را که از کشورهای پیشرفته به اینجا نفوذ می‌کند! نوعی وضعیت مضاعف شدن مشکلات! ممنون و متشکر از دوستان.

هدی صابر: در مورد این راهکار، خودتان چقدر فکر کردید؟

مشارکت‌کننده اول: من یک محقق هستم و یک محقق باید برود و ببیند که مراجع بالاتر که در این زمینه صاحب‌نظر هستند، آیا نظر خاصی در این رابطه دارند یا نه؟ بعد بیاید و ببیند که آیا می‌تواند چیزی را به آن اضافه کند یا خیر؟ چیزی را که من پیدا کردم و دنیا الآن دارد روی آن کار می‌کند این است که آمدند و گفتند هم باید عقلانیت باشد و هم معنویت؛ آمدند و راهکار دادند و گفتند که نسل‌های قبلی که بیشتر با معنویت سروکار داشتند و با عقلانیت کمتر روبرو بودند باید سعی کنند مطالعات خودشان را افزایش دهند. در مقاله‌ای خواندم که نسل‌های قبل یکی از بهترین مطالعاتی را که می‌تواند انجام دهند که هم باعث پیشرفت عقلانی و هم بتوانند برای تفکرات معنوی

خودشان استقراء و استدلال و استنتاج دقیق بیاورند این است که کتاب‌های نجوم و کیهان‌شناسی را مطالعه بکنند. همین بحثی را که ما امروز داشتیم، یعنی پیدایش جهان هستی چگونه بوده و چطور هست؟ وقتی یک فرد، روی انفجار بزرگ که مربوط به پیدایش هستی است صحبت می‌کند، سطح مطالعاتی خود را بالا می‌برد، می‌تواند برای موضوعات خودش ادله بیاورد. الآن وضعیت خیلی بهتر شده است؛ مثلاً شبکه‌ی چهار یکی از کم‌بیننده‌ترین شبکه‌ها هم هست. این شبکه تقریباً هر شب یک برنامه‌ی نجوم دارد. دیدن آن ضرری که ندارد و شاید در ابتدا چیزی از آن متوجه نشویم، ولی بعد از آن متوجه می‌شویم که دارد برای معنویات ادله می‌آورد. یک راهکار دیگر این است که به سراغ فلسفه برویم. دیگر این که درباره‌ی فناوری اطلاعات مطالعه کنیم یا در اینترنت، با دیگران گفتگو کنیم و ادله‌ی طرف‌های مقابل را بشنویم. راهکارهای متفاوت هست.

هدی صابر: از نجوم و فلسفه قرار است به چه چیزی برسیم؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: به تعادل برسیم. به هدف‌مان برسیم. زندگی نه از عقلانیت تهی شود و نه این که یک مشت خرافه دور ما را بگیرد. در قرآن داریم که ما موظفیم که خدا را با عقل بشناسیم، یعنی ابتدا وجود خدا از طریق اثبات بر ما مشخص شود و بعد آن را قبول کنیم. مسلمانی که بدون ادله خدا را بپذیرد ایمانش هم سست است.

هدی صابر: اگر دورخیز کنیم و به سراغ نجوم و فلسفه برویم، چگونه با واقعیات پیرامون می‌توانیم برخورد کنیم؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: نجوم و فلسفه یکی از چیزهایی است که مطرح می‌شود. لیستی از کتاب‌ها و رشته‌های مختلف هست که الآن دارند آن را ارائه می‌کنند برای این که ما بتوانیم تعادل ایجاد بکنیم. نجوم نمی‌تواند دورخیزی شود برای این که بخواهیم با واقعیات پیرامون‌مان برخورد کنیم. این را من بعید می‌دانم. مثلاً کسی دارد نجوم می‌خواند، لزوماً نباید برود و یک چیزی را با کلی محاسبات ریاضی در نظر بگیرد و آنها را مطالعه کند! کافی است که برای مثال بداند منظومه‌ها یعنی چه؟ جهان هستی یعنی چه؟ امروز که شما آمدید بحث جهان هستی را به پیش کشیدید، شاید خیلی از بحث‌هایی را که در مورد خدا مطرح کردید، جوانان برای آن استدلال نیاورند. مثلاً آقای کارگر است، مطالعات زیادی ندارد ولی در حد این که بتواند کتاب‌های مقدماتی را بخواند، این را انجام دهد. مثلاً من یادم است در دوره‌ی راهنمایی که بودم، کتابی در مورد نجوم و این که کلاً

منظومه‌ی شمس‌ی چیست، مطالعه کردم. در آن سن خودم متوجه شدم جایی که در آن زندگی می‌کنیم چیست؟ در نتیجه فکر می‌کنم مطالعه‌ی کتاب‌های خاص - کتاب‌هایی که با بینش و نگرش درست در این زمینه‌ها خوانده شود - [می‌تواند تعادل بین معنویت و عقلانیت ایجاد کند]. من باید سعی کنم پله به پله بیایم و علم خودم را افزایش دهم. همان‌گونه که یک دانشجو در دانشگاه می‌خواند و آهسته آهسته یاد می‌گیرد ما هم آهسته، آهسته یاد بگیریم.

هدی صابر: مسیر به طور انحصاری از مطالعه می‌گذرد؟

مشارکت‌کننده‌ی اول: مطالعه می‌تواند درهای زیادی را باز بکند. ولی صرفاً مطالعه نیست. در قرآن اگر اشتباه نکنم این را داریم «در آسمانها و زمین بنگرید و نشانه‌هایی از خدا در آنها ببینید». درست و عمیق نگاه کردن، می‌تواند راهکار مناسب دیگری باشد که عمق نگاه را بالا ببرد. شما اگر به دانشمندان نگاه بکنید، با یک حرکت ساده می‌توانند یک کار بزرگ را انجام دهند و آن حرکت ساده هم نگرش عمیق به مساله است. من هم عقیده بر این دارم. یعنی اگر ما بتوانیم نگرش‌های خودمان را عمیق بکنیم، می‌توانیم به هدف‌مان نزدیک شویم. یکی از سریع‌ترین راه‌های عمیق‌تر کردن نگرش، مطالعه است. چون اگر من خودم بخواهم بروم روی یک مطلبی عمیق بشوم، ممکن است اصلاً اطلاعات درستی نداشته باشم، به انحراف هم کشیده شوم. ولی می‌توانم از دانش دیگران استفاده بکنم تا ارتقاء پیدا کنم. این یک راه است؛ راه اول و راحت‌تر. ایمان خیلی سریع‌تر به چالش کشیده می‌شود و من خودم به این عقیده رسیدم. به خدا رسیدن کار یک روز، دو روز نیست. کاری است که ما باید خشت بر روی خشت بگذاریم تا به خدا برسیم.

مشارکت‌کننده‌ی دوم

عنوان بحث: ریشه‌های بحران

بسم الله الرحمن الرحيم و با سلام و اجازه از بزرگترهایی که در مجلس هستند. جسارت کرده و بحثم را مطرح می‌کنم. عنوان بحث من «ریشه‌های بحران» هست. بحث امروز من در ادامه‌ی بحث قبلی که مطرح کردم تحت عنوان «پیش‌نیازهای باب بگشا»، مطرح

می‌شود.^۱ مطرح کردیم که در دهه‌های سی و چهل شمسی، حرکت روشنفکری دینی و حرکت به سوی گشایش بابتی به سمت خدا و گرایش به نواندیشی دینی آغاز شد. تجربه‌ای بود که گذشت. در خلال این تجربه مسیر تاریخی طی شد تا به انقلاب رسید و با توجه به تحلیلی که کردیم به این نتیجه رسیدیم که از خلال این تجربه، یک بنیادگرایی مذهبی یا استبداد دینی بیرون آمد. این پدیده هنوز هم هست و می‌توان گفت که ریشه‌ی بحران در همین می‌تواند باشد و این سوال را مطرح کردیم که آیا ما می‌خواهیم اشتباه قبلی را باز تکرار بکنیم یا نه؟ برای آن قضیه فکری کردیم؟ این مورد پیگیری شد و مطرح شد که بررسی کنیم که گذشتگان ما در کجا اشتباه کردند؟ مثلاً بیاییم از ابتدای این جریان یعنی از سال ۱۳۳۱ شروع کنیم و تا الآن پیش بیاییم که این بحث طبعاً تاریخی می‌شود. از دوستان خواهش می‌کنم که بحث‌ها توأم با مستندسازی باشد و یک پاورقی‌هایی به این بحث‌ها اضافه شود. یکی از این بحث‌ها [که در حاشیه‌ی کار قابل طرح است] هم می‌تواند همین باشد که ما نقد جریان گرایش به دین و تغییر و تحول با تمسک به راهکارهایی که به دین وصل بود، را پی بگیریم. حالا نمی‌خواهیم عنوان کنیم که [این راهکارها و گرایش‌ها] دقیقاً عین دین هست. چون بیشتر مباحث هستی‌شناسی معتقد است که روح هستی در این روش‌ها و متدهاست؛ ولی به هر حال شاید تلقی جامعه در حال حاضر این باشد که این روش‌ها مذهبی است و به طریقی از دل قرآن در می‌آید یا در حاشیه، به منابع بیرون از متن [نظیر] نهج‌البلاغه می‌رسد و به شکلی با مذهب در ارتباط است. حالا اینها را می‌توان در این بحث‌های پشت‌جبهه هم کار کرد و مصادیق تاریخی این بحث را درآورد.

ریشه‌های این بحران در این جلسا توسط افراد مختلف مطرح شد، من اشاره می‌کنم به مواردی که در نظر خودم هست. یک ریشه، بحث «اصالت به فرد» است. یعنی یکی از مشکلات و خصلت‌های ما این است که همیشه اصالت را به فرد می‌دهیم. بحث دوم، اثر استبداد بر روی ماست. تحلیل یکی از دوستان این گونه بود که اثر استبداد است که هنوز هم بر روی ما هست. این اثر تاریخی است و ما سلطنت ۲۵۰۰ ساله‌ی استبدادی داشتیم که این اثراتی دارد و نظرش این بود که اینها باید برطرف شود. بحث دیگر، علاقه به حذف است یعنی خیلی دوست داریم دیگران را حذف بکنیم. بحث دیگر آرمان‌گرایی

۱. بحث قبلی این مشارکت‌کننده در بخش دوم نشست هشتم با همین عنوان «پیش‌نیازهای باب بگشا» ارائه شده است و در جلد نخست این سلسله‌مباحث (پیشاتبیین) در دسترس علاقمندان می‌باشد.

در استراتژی است نه در اصول! یعنی در استراتژی‌های مان هم آرمان‌گرا هستیم. همان بحثی که آقای محمدی گرگانی مطرح کرده‌اند: به وجود آوردن بهشت. دنبال این هستیم یا بودیم که حتماً بیاییم و بهشت را در زمین پیاده کنیم که به عکس، همین باعث شده که زمین تبدیل به جهنم شود.

در تحلیل ریشه‌های بحران، می‌خواهم بحث اصالت دادن به فرد را امروز باز کنیم. هرکدام از این مواردی که برشمرده شد، جای بحث زیاد دارد [اما اکنون من بر همین مورد می‌خواهم تمرکز کنم] و ریشه‌ی بحران را در نگاه فردی جستجو کنیم؛ یعنی این نگاه که ما اصالت را به فرد می‌دهیم و این کار درستی نیست! چون اصالت همیشه باید با جمع باشد نه فرد. فردمحوری و اینکه همه‌ی ما نگاه خودخواهانه داریم، یکی از مشکلاتی است که ما در همه جا داریم. اسم «من» همیشه باشد؛ نظر «من» همیشه باشد؛ گروه «من»، حزب «من» و ... معمولاً سرمان را مانند کبک در برف فرو می‌کنیم، نه وضعیت جامعه را می‌شناسیم و نه وضعیت موجود و نه عناصر دیگر را! مدیریت «من» در همه جا باشد؛ هر جا می‌رویم دوست داریم همیشه مدیریت خودمان را حاکم کنیم. در صورتی که باید تعمق صورت بگیرد. اینجا هم سعی بر این شد که جمع همه همراه با هم رشد پیدا کنند و اجازه ندهند که فرد خاصی در جمع شاخص باشد و حرکت جمعی باشد.

حال ارتباط این دیدگاه [فردگرایانه] را در گذشته پی بگیریم. ما یک حاکمیتی داریم که به قول آقای صابر خودش را مرکز عالم می‌داند [و چنین مطرح می‌کند که] ما قیم مردم هستیم؛ ادعا دارند که چون ما لب مطلب را خواندیم و منابع را مطالعه کردیم، و قرآن را خواندیم، حال ما دیگر صلاح همه را تشخیص می‌دهیم. در نتیجه، می‌خواهند اختیار را از افراد سلب کنند. این زیر سوال بردن اختیار [یکی از مشکلات ماست]. مثالی را برای آن می‌زنم که به بحث محرم و قیام امام حسین برمی‌گردد. اصل قیام امام حسین برای آزادگی بود و بحث اختیار در اینجا خیلی پررنگ بوده و اگر دقت کنیم متوجه می‌شویم که در آن مقطع تاریخی اختیار از امام حسین در حال سلب شدن بوده است. یزید سعی بر این داشته که این اختیار را به زور بگیرد و می‌گفته باید به زور بیعت کنید. این زیاد می‌گفته یا بیعت یا مرگ. امام حسین در این نقطه قرار گرفته بود. این وضعیت با تمام مسائل گذشته، مثل امام حسن و حتی امام‌های بعدی فرق می‌کند. پیام عاشورا همین است. امام حسین یکی از مطالبی را که در آخرین لحظات می‌گوید این است که «اگر دین ندارید

لااقل آزاده باشید!». این موضوع، خیلی جای بحث دارد و دوستان بزرگتر من خیلی در آن متخصص تر و واقع‌بین تر هستند و من نمی‌خواهم [بیش از این] به آن وارد شوم.

حال باید پرسید علت اینکه فرد اصالت پیدا می‌کند، چیست؟ خدا در قرآن به این موضوع خیلی اشاره دارد و حتی به محمد(ص) [و مسلمین صدر اسلام] تلنگر می‌زند و گفته می‌شود که حتی پیامبر هم اصالت ندارد و این پیام اوست که اصالت دارد.^۱

یک مطلبی است که حدود سی و چند سال پیش دکتر شریعتی در همین جا گفت. مطرح می‌کند که در جنگ نهروان یک فردی [از سپاه امام علی] صدای قرآن خواندن یکی از خوارج را می‌شنود و این همراه امام علی متاثر می‌شود و [به امام] می‌گوید که «می‌دانی که چه می‌کنی؟ تو می‌خواهی با اینها بجنگی؟ می‌بینی که چه قرآنی را می‌خواند؟». علی در جواب می‌گوید «شما فرد را به حق می‌شناسی یا حق را به فرد؟» یعنی معیار شما فرد است یا حق؟ آیا حق را با معیار فرد باید سنجید یا فرد را با معیار حق؟ یکی از اشتباهات ما همین است. مثلاً یک نفر است که سوابق خوبی دارد، ما همیشه گفتیم هر چه که او می‌گوید درست است. در صورتی که ما معیار داریم و باید هر کسی را در تمام مقاطع تاریخ با این معیار بسنجیم. نمی‌توان گفت [عملکرد این فرد] درست بوده پس تا آخر عمر، هر چه که این فرد گفت درست است. این اصلاً درست نیست و باید افراد را بسنجیم و قضیه خیلی مهم است. باید ببینیم که چرا ما این تلقی را پیدا کردیم و عموم جامعه‌ی ما این تلقی را پیدا کرد که باید به فرد اصالت داد و به دنبال سخن یک فرد رفت؟ یکی از ریشه‌های این مساله را در فقر فرهنگی در جامعه می‌دانم که در طبقات پایین به شکل بی‌خبری [بروز پیدا می‌کند]. ما نباید فقط خودمان را ببینیم؛ باید مقداری با خودمان فاصله بگیریم. از اینجا که به خیابان و به متن مردم رفتیم، پایین شهر، بالای شهر، همه جا را ببینیم و ببینیم آنها در چه حال و هوایی هستند. آن کارگر زحمت‌کش و آن کسی که از نظر دانشی پایین است - حال یا نتوانسته به دانشگاه برود یا شرایط مهیا نبوده که بتواند تحصیل کند یا اگر به دانشگاه رفته با جریان روشنفکری آشنا نشده - [چگونه

۱. اشاره‌ی مشارکت‌کننده، به آیه‌ی ۱۴۴ سوره‌ی آل‌عمران است: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ إِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»: «و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»

فکر می‌کند؟]. همین فقر فرهنگی که دکتر شریعتی سی سال پیش در اینجا عنوان می‌کند، در گذشته در جامعه‌ی ما بوده و الان هم هست و بیداد می‌کند! از جامعه‌ی سی میلیون نفری آن روز، چند نفر این مطلب را گرفتند؟ اگر همه‌ی آن سی میلیون نفر این مساله را می‌دانستند، آیا سرنوشت ما الآن این‌گونه بود؟ مسلماً نه! این نشان می‌دهد که فقر فرهنگی آن موقع هم بوده است. آقای صابر مثالی زدند و گفتند که بعد از انقلاب یک فیلم مستندی از سیستان و بلوچستان ساختند. [در این فیلم نشان داده شد که] بعضی از این کتاب‌هایی که ما الآن هم آنها را به عنوان کتاب‌های روشنفکری می‌شناسیم، منتشر می‌کردند و [بین مردم پخش می‌شد] اما در برخی مناطق مردم آنها را می‌دادند به گاو و گوسفندها می‌خوردند! این قدر انتشار زیاد بود [اما در عمل به نتیجه نمی‌انجامید].

جامعه‌ی خبری کسانی که خارج از این جمع هستند چیست؟ ما می‌بینیم که اخبار بی‌بی‌سی یا واحد مرکزی خبر یا صدای آمریکا یا رادیوی چین و آلمان [در رویه‌ی جهت‌دارشان] هیچ فرقی با هم نمی‌کنند! این را دقت داشته باشیم اگر جامعه‌ی ما رشد همه‌جانبه نداشته باشد و همه با هم ارتقاء پیدا نکنند، این مشکلات پیش می‌آید. هرکسی به صورت جهت‌دار خبررسانی می‌کند. مثلاً در مورد همین غزه! این طرف، خبرها را به یک صورت می‌گویند و آن طرف چیز دیگری را می‌گویند که آدم واقعاً حیران می‌ماند! این فقر فرهنگی فقط مخصوص طبقه پایین نیست و بخشی از طبقه‌ی بالا هم به آن دچارند. در طبقه‌ی بالا بحث به شکل بی‌هویتی نمود پیدا می‌کند. مثلاً افراد طبقه تحصیل‌کرده‌ی ما، وقتی که تحصیل‌شان تمام می‌شود، همیشه نگاهش یا به غرب و لیبرالیسم بوده یا به شرق! مثلاً در جامعه‌ی ما خیلی‌ها را که نگاه بکنیم نمی‌دانیم که واقعاً به دنبال براندازی هستند یا اصلاح‌طلب‌اند یا انقلابی؟ اینها هم فقر فرهنگی به حساب می‌آید.

هدی صابر: نکته‌ی محوری که می‌خواهید به جمع منتقل کنید و خروجی بحث شما چیست؟ لطفاً بر روی آن متمرکز شوید.

مشارکت‌کننده‌ی دوم: پیام بحث این است که الان ما باید در گام اول این ریشه‌ها را بشناسیم و بایستی بر روی اینها کار شود. گذر کردن سطحی از این ریشه‌ها، مشکل ما را حل نمی‌کند. باید روی این ریشه‌ها ساعت‌ها کار فکری جمعی شود و دیگران هم مطلب بیاورند و سپس در قالب نشریه و ... از طرق مختلف بین مردم مطرح شود. من بیشتر روی این تمرکز کردم که ما باید ابتدا ریشه‌شناسی کنیم، و این کار، «چرا؟»ها را مثل این

که «چرا ما در بحرانیم؟» پاسخ می‌گویید. این کار هم نیاز به ممارست دارد و وقتی که اینها را تک تک شناختیم، می‌توانیم بحران را برطرف کرده و از آن عبور کنیم. فکر می‌کنم که باید ببینیم ریشه‌ی بحران چیست؟ یک ریشه را بررسی کردم (فردمحوری و اصالت دادن به فرد)؛ ریشه‌های دیگر بحران را هم ان‌شاءالله دوستان یا خود من در فرصت‌های بعدی بتوانیم مورد بحث قرار بدهیم.